

# میزگردی درباره جامعه‌ی مدنی در ایران

دیدگاه



این روزها، سخن از جامعه‌ی مدنی بسیار باب شده؛ اما به نظر می‌رسد که هنوز بر سر مقدماتی هم چون تعریف جامعه‌ی مدنی، مبانی نظری، عوامل تکوین و شیوه‌ی استقرار آن پختگی لازم حاصل نشده است. میزگرد حاضر به پیشنهاد برخی همکاران «فرهنگ توسعه» با هدف بررسی موانع استقرار جامعه‌ی مدنی در ایران برگزار شده است. با این حال، موضوع‌هایی که در میزگرد بدان پرداخته شد، در عمل تنوعی بیش از هدف بالا یافت و گاه حول مسائلی دیگری خارج از محوری است که در ابتدا برای بحث طرح شده بود. نظرگاه‌های گونه‌گونی در این میزگرد ارایه شده است که به طبع دیدگاه «فرهنگ توسعه» نیست. اما به هر حال، نشانگر چگونگی استنباط پاره‌یی روشنفکران از مفاهیم جامعه‌ی مدنی و آینده‌ی آن است بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های برخی افراد در این زمینه. از این رو، «فرهنگ توسعه» آماده‌ی انتشار دیدگاه‌های تکمیلی و انتقادی در باب موضوعات طرح شده در میزگرد است. حضور اقتصاددانان در این میزگرد با هدف شناخت موانع و عوامل اقتصادی تکوین و استقرار جامعه‌ی مدنی در ایران صورت پذیرفته است و آقای فریبرز رییس‌دانا نیز، زحمت اداره‌ی میزگرد را عهده‌دار شد.

در این میزگرد نمی‌توانند در مورد مبانی نظری و ضرورت‌ها صحبت بکنند. اما گرایش این است که ما آن‌چه را که در جامعه‌ی ایران با آن روبرو هستیم چه به لحاظ فرهنگی، چه به لحاظ تاریخی - اگر اعتقاد داشته باشیم به مراحل تاریخی یا نداشته

است. طبعاً فرض بر این است که به قدر کافی درباره‌ی مفاهیم جامعه‌ی مدنی و ضرورت‌های تاریخی‌اش و اساساً ضرورت‌هایش صحبت شده، اما این معنایش این نیست که شرکت‌کنندگان عزیز

رییس‌دانا: بحثی که ماهنامه‌ی فرهنگ توسعه برای این میزگرد در نظر گرفته و قرار است که من هم یکی از شرکت‌کنندگان باشم، اما خواسته شده است که بحث را معرفی و در صورت لزوم اداره بکنم مبانی و موانع تشکیل جامعه‌ی مدنی در ایران



باشیم - و چه به لحاظ مسایل اقتصادی، چه به لحاظ ویژگی‌های دیگری که در این جامعه وجود دارد، نگاهی داشته باشیم به این جامعه و واقع‌گرایانه بکنیم توقع‌مان را از جامعه‌ی مدنی و اساساً پیردازیم به آن الگوهای ذهنی که دربارهی جامعه‌ی مدنی در ایران تا به حال شنیده‌ایم یا در تصور همگان هست. این نکته را هم به اطلاعاتان برسانم که با وجود این که در جامعه‌ی مدنی مقداری صحبت شده اما تصور یکسانی هم از جامعه‌ی مدنی در واقع وجود ندارد. من فکر می‌کنم بد هم نیست که اگر یک کمی صحبت بکنیم که بحث را به سمت پیدا کردن یک تصور عمومی یکسان از جامعه‌ی مدنی که قابل تحقق در جامعه‌ی ما هست هدایت بکنیم. من با اجازه‌ی عزیزان شرکت‌کننده از جناب آقای آشوری دعوت می‌کنم که بحث را ادامه بدهند.

**آشوری:** برای من هم در این مورد ابهام‌هایی وجود دارد، در باب مفهوم جامعه‌ی مدنی، به معنایی که امروز در میان ما رواج پیدا کرده. آقای خاتمی، رییس‌جمهور، در اشاعه‌ی این مفهوم و پشتیبانی از آن نقش مهمی داشته‌اند و این مفهوم را کمابیش «قانونمندی» تعریف کرده‌اند به معنای حاکمیت قانون در جامعه (به نظر من بهتر است به جای قانونمندی بگوییم «قانون‌روایی»). البته صرف قانون‌روایی به معنای وجود آزادی‌های مدنی و نهادهای مستقل از دولت نیست، بل که نظامی می‌تواند مدعی قانون‌روایی باشد، ولی از نوع نظام توتالیتر باشد، مثل شوروی سابق یا آلمان نازی که هر دو به هر حال مدعی بودند که اساس نظام‌شان بر قانون است. اما وجود نهادهای مستقل از دولت و دادن این حق به افراد که مستقل از دخالت دولت و در چارچوب قانون بتوانند فعالیت‌های فردی و جمعی داشته باشند که ضرورتاً پیشاپیش تصویب و اجازه‌ی دولت را تطلید و، در واقع، پذیرش این که جامعه و فرد انسانی، به عنوان شهروند دولت مدرن، دارای آن رشد شخصیتی و اجتماعی هست که بتواند در چارچوب قانون به اختیار و انتخاب خودش وارد قلمرو فعالیت‌هایی بشود که پیشاپیش تصویب و جواز دولت برای آن ضروری نباشد و منع قانونی نداشته باشد، من گمان می‌کنم که آن چه از مفهوم جامعه‌ی مدنی مورد نظر است بیشتر این مفهوم دوم است که البته آن وقت ضرورتاً با قانون‌روایی هم پیوند می‌خورد و قانون‌روایی اصل ضروری و نگهبان این‌گونه آزادی‌های فردی و جمعی می‌شود. ولی امروز آقای خاتمی در این اجلاس سران اسلامی تأویل‌های تازه‌ای از این مفهوم کردند که به هر حال مهم است. برای این که ایشان گذشته از مقام بسیار مهمی که به عنوان رییس‌جمهور کشور دارند، شخص متفکر و پژوهنده‌ای هستند و در مسایل نظرگاه‌های فیلسوفانه و اندیشمندانه‌ای دارند که

بایستی به آن‌ها توجه کرد.

امروز ایشان تعبیر تازه‌ای از مفهوم جامعه‌ی مدنی مورد نظرشان کردند و گفتند که آن چه مورد نظرشان است درست همان چیزی نیست که از سنت یونانی یا رومی یا جامعه‌ی مدرن اروپایی آمده، بل که ایشان تعبیر «مدینه‌النبی» را برای آن به کار بردند. این تعبیر، البته، برای من به درستی روشن نیست که چه چیزی از این اصطلاح مورد نظر ایشان است، گویا آمیزشی و ترکیبی از مفهوم جامعه‌ی مدنی غربی با اصول مبانی نگرش اسلامی مورد نظرشان است که با آن مفهومی که امروز و در غرب از جامعه‌ی مدنی برداشت می‌شود یکی نیست. من دلم می‌خواهد که در مورد این مفاهیم دوستان هم بحث کنند تا شاید بتوانیم با هم وارد قلمرو روشن‌تری از بحث بشویم.

**رشیدی:** بحث جامعه‌ی مدنی چه از نظر تاریخی و چه از نظر آن چه که فعلاً در جامعه‌ی ما مطرح شده معرف یک آرمان‌گرایی است. یعنی وقتی ما صحبت از جامعه‌ی مدنی می‌کنیم، حاصل و چکیده‌ی تکامل فکری، تکامل روحی، تکامل سیاسی، تکامل در واقع وجدان انسانی را مد نظر داریم و می‌خواهیم جامعه‌ای به وجود بیاید که حاصل این چند هزار سال تمدن به صورت تأسیسات، به صورت رفتار، به صورت کردار عملی به نحوی منعکس شود که افراد در جامعه احساس زنده بودن، احساس شادی، احساس مشارکت کنند. بنابراین مفهوم جامعه‌ی مدنی، آن چه الان ما درک می‌کنیم واقعاً پدیده‌ی تکاملی بسیار والایی هست که آسان به دست نیامده و با صحبت کردن درباره‌ی آن هم چنین پدیده‌ای در جامعه به وجود نخواهد آمد. خیلی ساده اگر ما به ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی نگاه کنیم و وضعیت خودمان را از دید همان ویژگی‌ها بیاوریم روی کاغذ و مجسم کنیم می‌بینیم که بین وضعیت موجود کشوری مثل ما، با ایجاد یک جامعه‌ی مدنی شکاف بسیار بزرگی وجود دارد که این شکاف، شکاف فکری، مغزی، رفتاری و تأسیساتی است. بنابراین به عقیده‌ی من اگر بخواهیم استقرار جامعه‌ی مدنی در ایران را مورد نظر قرار بدهیم، باید برویم روی ویژگی‌ها و خصائص یک جامعه‌ی مدنی و ببینیم که رابطه‌ی قدرت و رابطه‌ی تصمیم‌گیری و رابطه‌ی رفتاری مردم با هم چیست و آن را با آن چه که ما الان هستیم و داریم مقایسه کنیم و آن وقت است که از درون این بررسی نقائص ما روشن می‌شود. بعد بایستی برویم به دنبال این که ببینیم چگونه می‌توانیم این نقائص را بر طرف کنیم. این دید بنده است در این مقوله.

**ماهرویان:** آقای آشوری بحثی را مطرح کردند که من فکر می‌کنم اگر از این نقطه شروع کنیم برای تعریف جامعه‌ی مدنی به نتایجی خواهیم

رسید. چون جامعه‌ی مدنی هم مثل مفاهیم دیگری که از فرنگ می‌آید در این جا دچار ناسامانی‌هایی شده است. اتفاقاً فکر می‌کنم ما هنوز به تعریف تفوریک جامعه‌ی مدنی نرسیده‌ایم. گاهی گفته می‌شود جامعه‌ی مدنی همان مدینه‌النبی است. گاهی گفته می‌شود که جامعه‌ی ساسانیان پیشرفته‌ترین جامعه‌ی مدنی بوده که غربی‌ها آمده‌اند از ما آن را یاد گرفته‌اند. و حتا گاهی در اساطیر ما جامعه‌ی مدنی یافته‌اند. مثلاً در جایی خواندم که اسطوره‌ی کاوه‌ی آهنگر و ضحاک ماردوش نشانه‌ی وجود جامعه مدنی در اساطیر ما است. در صورتی که جامعه‌ی مدنی جامعه‌ی اسطوره‌زدایی شده است. در جامعه‌ی مدنی، رمان جانشین اسطوره شده است. اصلاً نمی‌توان در اسطوره - چه یونانی، چه هندی و چه ایرانی - به دنبال جامعه‌ی مدنی گشت. حماسه هم مربوط به جوامع پیش‌مدنی است.

برای این که بحث روشن شود تاریخچه‌ی کوچکی از فلسفه‌ی سیاسی می‌گویم که زیاد وقت‌مان را هم نگیرد. فلسفه و فلسفه‌ی سیاسی از یونان آغاز می‌شود. یونان اولین جامعه‌ی است که جدا از اسطوره و مذهب به فلسفه‌ی سیاسی می‌پردازد.

فلاسفه‌ی یونان وقتی از جامعه و جامعه‌ی قانونمدار صحبت می‌کنند دو نوع قانون در آن تشخیص می‌دهند؛ قوانین موضوعه و قوانین طبیعی. می‌گویند قوانین طبیعی ناشی از طبیعت هستند. اصیل و واقعی‌اند. پس تا می‌توانیم باید این قوانین را بگیریم. آن‌ها را کشف کنیم و از آن‌ها سود بجوییم. برعکس قوانین موضوعه جعلی‌اند. زود به فساد می‌گرایند. تغییر می‌کنند. و قابل اعتبار نیستند. متعاقب این بحث، یونانیان جوامع را هم به دو قسمت می‌کنند. جوامع مدنی و جوامع طبیعی.

این بحث بعدها به قرون وسطی کشیده می‌شود. در قرون وسطی قوانین موضوعه اصلاً رد می‌شود. سنت آگوستین که از نظریه‌پردازان قرون وسطی است حضور و سرنوشت انسان در روی زمین را ناشی از گناه اولیه می‌داند. به نظر او انسانی گناهکار توانایی انتخاب خوب و بد را ندارد. او انسان را آن چنان آلوده در گناه می‌داند که در تاریخ کلیسا غسل تعمید از دستاوردهای اوست. به نظر او کودک به محض پا گذاشتن به دنیا غرق در گناه است. انسان هر قانونی که وضع کند بی اعتبار و جعلی است. او نمی‌تواند از جُزْد ناقص خود سود جوید. پس دیگر بحثی راجع به قوانین موضوعه نیست. اما قوانین طبیعی. این قوانین با شریعت مسیحیت ترکیب می‌شود. سنت آگوستین و توماس آکوین می‌گویند قوانین طبیعی باید از کتاب مقدس برداشت شود و حکومت و قدرت از مواهب الهی هستند. منشاء قدرت آسمان است و وظیفه‌ی کلیسا توضیح و تبیین این مسئله است. قوانین را هم فقط اصحاب کلیسا



مارکسیسم عمده‌ترین آن‌هاست. مارکسیسم نفی  
جامعه‌ی مدنی را نظریه‌پردازی می‌کند. ولی آیا

سوسیالیسم به معنی نفی جامعه‌ی مدنی است. به

مشخص و لحظه‌ای بل که محصول دوره‌ی صولاتی  
تلاش و مبارزه‌ی انسان برای به دست آوردن حقوق  
در مقابل قدرت‌های موجود، اعم از قدرت‌های  
سیاسی، قدرت‌های اقتصادی یا سنی که قدرت را  
در واقع تعیین می‌کند بوده است.

به همین سبب من معنی و مفهوم جامعه‌ی  
مدنی را جستجو می‌کنم از زمانی که به اصطلاح  
انسان بعد از دوره‌ی قرون وسطی در اروپا (محل  
شکل‌گیری‌اش اروپا بوده است) مطرح شد به  
مثابه‌ی موجودی که می‌تواند خارج از تحکیم‌ها و

بکن، مکن‌های کلیسایی برای تعیین سرنوشت  
خودش حرکت بکند، معانی و مفاهیم متعددی در  
مورد جامعه‌ی مدنی مطرح شد و خود این هم  
مشمول دگرگونی قرار گرفت. جامعه‌ی مدنی که

مارکس به عنوان جامعه‌ی پیش از سرمایه‌داری  
مطرح می‌کرد بعداً توسط یکی از مارکسیست‌های  
بسیار زبده و برجسته، آنتونیو گرامشی، معنای  
دیگری گرفت و حرکت دیگری را باز کرد. هابرماس

تعبیر خیلی راستگرایانه‌ای بر خلاف منشاء ذهنی  
خودش که از مکتب فرانکفورت بود می‌کند که در آن  
در واقع دعوی علیه قدرت سرمایه‌داری به عنوان  
یک جایی که باید مورد دعوی قرار بگیرد - مورد

مبارزه قرار بگیرد - رنگ می‌بازد. به هر جهت به نظر  
من این جمع‌بندی که جامعه‌ی مدنی فرصت به  
انسان می‌دهد درست است. به طور کلی صرف‌نظر از  
این که کدامیک از این نحله‌های فکری را قبول  
داریم و اگر فقط به روند تحول تاریخی‌اش نگاه

بکنیم می‌بینیم که این دستاورد را به نظر من  
می‌توانیم به جامعه‌ی مدنی منتسب بکنیم که  
فرصتی به انسان می‌دهد که با زیست‌مسئله‌آمیز  
در چارچوب قوانین موجود، راهی پیدا بکند که به

حق تعیین سرنوشت خودش برسد و به جایی برسد  
که حتا قوانین موجود را به زیر سؤال ببرد. جامعه‌ی  
مدنی که آن چنان فرصتی برای اعضایش فراهم  
نکند که در واقع قوانین موجود را به زیر سؤال ببرد  
به این بهانه که این همان قانون بوده که به تو اجازه

داده نظرت را بگویی، این جامعه‌ی مدنی در واقع  
ایستا می‌شود، پویایی‌اش را از دست می‌دهد و  
تبدیل می‌شود به یکی از همان سنن تحکیم‌آمیز که  
به اصطلاح معانی خاصی را از خودش می‌خواهد  
بیرون بدهد. من در این ارتباط گمان می‌کنم که

شاید گرامشی صمیمی‌ترین و اصیل‌ترین و  
صادق‌ترین علاقه‌مند و توصیف‌کننده‌ی جامعه‌ی  
مدنی بوده. در همان جریان‌ها که فاشیست‌ها برای به  
دست آوردن قدرت مبارزه می‌کردند او هم برای به  
دست آوردن کرسی در پارلمان مبارزه می‌کرد و  
پیشاپیش اعلام می‌کرد که من این کرسی را و این

نظر من یک پارادکسی در مارکسیسم هست که اگر  
فرصت کنیم آن را در این جا توضیح می‌دهیم. والا  
می‌ماند برای بعد. مارکسیسم از یک طرف نظر به  
امحاء دولت دارد - پس دولت سوسیالیستی را موقتی  
می‌داند - از طرف دیگر با جمع‌بندی تجربیات کمون  
پاریس واضح‌ترین دیکتاتوری پرولتاریاست. این  
پارادکس به لنینیسم هم می‌آید و بالاخره به  
توتالیتاریسمی که دوستان می‌گویند منتهی  
می‌شود. جهان بعد از تجربه‌ی جوامع توتالیتر به  
بازبینی جامعه‌ی مدنی می‌پردازد.

این قرائتی که ما از جامعه‌ی مدنی داریم قرائت  
جدیدی است. هانا آرنت، هابرماس، کلود لوفور و  
دیگران با تجربه‌ی نابودی نهادهای مدنی در جوامع  
توتالیتر دیگر به شکل جدیدی به آن‌ها می‌نگرند.

این تاریخچه‌ی مختصر را من گفتم، اما در جامعه‌ی  
ما چه اتفاقی افتاد. بعد از اسلام فلسفه‌ی یونان به  
ایران هم می‌آید. نظریه‌پرداز عمده‌ی ما در فلسفه  
سیاسی ابن‌سیناست. او هم مانند متفکران قرون  
وسطی حقوق موضوعه را رد کرده و حقوق طبیعی را

با شریعت یکی می‌گیرد. و حکومت را هم موهبت  
الهی می‌داند. این فلسفه‌ی سیاسی تا امروز در  
صندوق‌خانه‌ی خاطرات جمعی ما دست نخورده  
باقی مانده است. فقط هر وقت خواسته‌ایم خیلی به  
خود ببالیم چند جمله‌ای از کتاب شفا نقل کرده‌ایم و

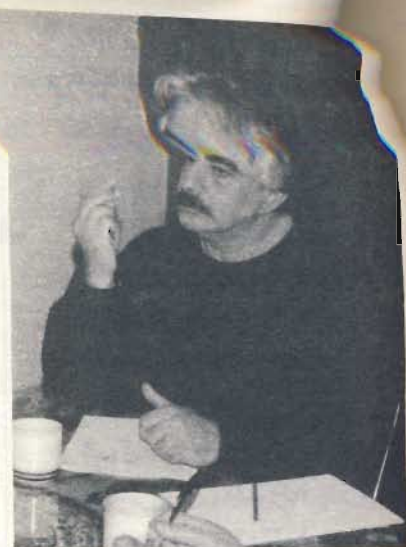
بس. آن هم فقط مرحمی بر زخم‌هایی بوده است که  
از عقب‌ماندگی‌هایمان داشته‌ایم. و تفکرات سیاسی  
مختلف هم مرتباً همین جوری آمد، ترجمه شد. ولی  
تفکر ابن‌سینایی‌مان همان طور ماند سرجای  
خودش. دست نخورده و نقد نشده. شما تفکر جدید و

جامعه‌ی مدنی و مؤلفه‌های آن نظیر رواداری (من  
واژه‌ی آقای آشوری را به کار می‌برم)، دموکراسی،  
آزادی احزاب، تسامح، ضرورت وجود اپوزیسیون را  
نمی‌توانید با تفکر سیاسی که سنت به شما داده  
است بیامیزید. گیر فرهنگ جامعه‌ی ما این است.

این گیر کوچکی نیست. حال باید تکلیف‌مان را با  
سنت روشن کنیم. تفکر، تاریخ می‌خواهد. بدون  
تاریخ پا در هواس است. ما نمی‌توانیم همین جور تفکر را  
از غرب بگیریم و این‌جا ریشه‌های‌اش کنیم و آن هم

بار و بر بدهد. مسلم بدانید ریشه نمی‌کند. همان‌طور  
که در این قرن اخیر ریشه نکرده است. تا زمانی که  
وضع‌مان با سنت روشن نشده است همیشه برگشت  
می‌کنیم به سرچشمه‌ها. و وقتی تفکر غربی را  
می‌خواهیم بگیریم باز هم آن را مربوط می‌کنیم به  
سرچشمه‌ها. جامعه‌ی مدنی را ربط می‌دهیم به

کاوه‌ی آهنگر. و به این ترتیب تفکر غربی را هم  
نمی‌شناسیم و این وسط این طور گیر می‌کنیم.  
همین‌طور که کرده‌ایم. من زیاد صحبت کردم.



فریبرز رییس‌دانا

می‌توانند از کتاب مقدس برداشت کنند و برای مردم  
توضیح دهند. قدرت هم بدون مجوز و شراکت کلیسا  
محکوم به نابودی است. چرا که قدرت از آن بشر  
نیست و کلیسا نماینده‌ی خدا در روی زمین است. در  
تمام قرون وسطی این سخن حاکم است.

تا می‌رسیم به رنسانس. در رنسانس واقعه  
مهمی اتفاق می‌افتد. یک گسست با گذشته اتفاق  
می‌افتد و بعد از چند قرن فرد و فردیت به وجود  
می‌آید. این جریان که اندیویدوالیسم اومانیستی است  
در دو جبهه می‌جنگد و پیروز می‌شود. جریانی است

که پایه‌ی کثیری از فیلسوفان - از ماکیاول تا هابز -  
در مقابل کلیساست. با سیاست متحد می‌شود و  
موفق می‌گردد تا حقوق و سیاست را از کلیسا جدا  
کند. یعنی حقوق و سیاست را از «امر مقدس»  
مستقل کند. سیاست و حقوق، مسایل دنیوی

می‌شوند. امروزی می‌شوند.  
اومانیسم بعد از این پیروزی، در پرتو تلاش  
سردمداران روشنگری - از جان لاک تا منتسکیو و  
ژان ژاک روسو و ولتر و دالامبر - می‌کوشد فرد را از  
سیاست مستقل کند. می‌کوشد به فرد در مقابل

قدرت حکومت هویت بدهد. جان لاک برای  
شکستن قدرتی حکومت، دو قوه‌ی مقننه و  
مجریه را از هم جدا می‌کند. او سلف منتسکیوست.  
با روح‌القوانین، قدرت آن چنان تقسیم شده و

اجزایش در مقابل هم قرار می‌گیرند که جا برای فرد  
بماند. فردیت و آزادی فرد مهم‌ترین مسئله‌ی  
جامعه‌ی مدنی است. تا می‌رسیم به قرن نوزدهم و  
ستم سرمایه.

در قرن نوزدهم جریان انباشت سرمایه تشدید  
می‌شود. شدت استثمار زیاد می‌شود. تقسیم جامعه  
به فقیر و غنی و ستمگر و ستمکش انجام می‌شود. و  
نظریه‌پردازی نفی آن هم آغاز می‌شود.  
انواع مکاتب سوسیالیستی به وجود می‌آیند که



موقعیت را برای این می‌خواهم که آن چنان جامعه‌ای به وجود بیاورم که قطعاً نتایجی به نفع طبقه‌ی کارگر، به نفع آزادی همگانی، به نفع توده‌های مردم و به نفع دوستی با سوسیالیست‌های جهان داشته باشد. این‌جا هست که مردم می‌توانند تصمیم بگیرند، خرد می‌تواند در مقابل قدرت خودکامگی عرض اندام بکند و راه‌حلی را نشان بدهد. در جامعه‌ی مدنی در بهترین شکل آن امکان تزویر، نیرنگ و قهر وجود ندارد.

این امکان وجود ندارد که بگوییم جامعه‌ی مدنی حذف بشود وقتی که مثلاً این چنین باشد. بله قوانینی وجود دارد، تا زمانی که قوانین با برجا هستند فرد در چارچوب آن قوانین کار می‌کند. ولی فرد به دنبال آن چنان اراده و آزادی است که بتواند خود قوانین را مورد دعوی قرار بدهد. و دیگر این‌که نیرنگ معمولاً در چارچوب یک جامعه‌ی مدنی که شفاف می‌شود، انسان‌ها فرصت پیدا می‌کنند همدیگر را آزمون کنند، نظرات را بشنوند، به تدریج رنگ می‌بازد. یعنی نمی‌شود مدت‌ها پشت یک شعار دیگری سینه زد، علم دیگری برافراخت، به دنبال کسب قدرت بود، به این بهانه که اگر من صاحب قدرت شدم بعداً می‌آیم و تمام آن نیرنگ‌ها را از جامعه پاک می‌کنم. بسیاری از احزاب سیاسی ما اعم از چپ و راست در تاریخ گذشته‌ی این وطن این کار را کرده‌اند ولی ما نمادهایی از جامعه‌ی مدنی را هم داشته‌ایم، در افرادی مثل میرزا تقی‌خان امیرکبیر یا مرحوم دکتر مصدق که در واقع آن‌ها فقط درخشندگی‌هایی بودند در تاریخ این جامعه. من هم بحثم را به همین‌جا تمام می‌کنم. جمع‌بندی من این است که جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است برای فرصت‌های مسالمت‌آمیز در چارچوب قوانین موجود برای این که انسان گامی فراتر بتواند بردارد از آن سنن موجود و به گونه‌ای مسالمت‌آمیز با جمع کردن آراء مردم و خرد خردمندان بتواند قوانین موجود را زیر سؤال ببرد. من هم این‌جا جا دارد عرض بکنم که ما تازه داشتیم یک چیزهایی را از جامعه‌ی مدنی یاد می‌گرفتیم و به همدیگر نقل می‌کردیم و از آقای رییس‌جمهور فضا می‌گرفتیم و خدمت ایشان می‌گفتیم که یاد بدهیم به همدیگر، که ناگهان مدینه‌النبی مطرح شد و حالا به نظر می‌رسد که باید از ایشان درخواست بکنیم که از این به بعد فرصتی را بگذارند که به ما آموزش بدهند که بینیم در واقع این چه چیز است. من هم این مشکل را دارم.

**ماهر ویان:** آقای رییس‌دانا من باید توضیحی بدهم. ببینید هگل می‌گوید جامعه‌ی مدنی از ابداعات و اکتشافات مدرنیته است. اگر ما بحث‌مان را بگذاریم روی این که جامعه‌ی مدنی مربوط به بعد از رنسانس در غرب است بحث‌مان را شفاف می‌کنیم، وگرنه اگر جامعه‌ی مدنی را برگردانیم به ساسانیان یا به مدینه‌النبی بحث را همچنان در

تاریکی نگه می‌داریم و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌توانیم برسیم.

**رییس‌دانا:** بله. من گمان می‌کنم آقای آشوری می‌خواهند دنباله‌ی بحث را بگیرند.

**آشوری:** من می‌خواهم برگردم به این بحث که اساساً چرا ما رسیده‌ایم به این‌جا و این بحث‌ها در جامعه‌ی ما ضرورت حیاتی پیدا کرده و از جمله در حوزه‌ی تفکر دینی هم پشتیبانان بزرگی پیدا کرده است. یک علت اساسی‌اش این است که ما در طول این پنجاه - شصت سال یک مرحله‌ی تحولی بسیار مهمی را گذرانده‌ایم و به ویژه از صدر انقلاب اسلامی به این طرف. و آن این‌که ما از آن‌چه فرنگی‌ها به اصطلاح کمونته (comminauté) می‌گویند وارد جامعه‌ی مدرن - یعنی سوسیته (société/society) شده‌ایم و در جامعه‌ی ما تحولات عمیقی از نظر ساختاری به وجود آمده، چه در حجم جمعیت، چه در شکل اقتصاد و مراودات اقتصادی، چه سازمان و ساختمان دولت، چه نهادهای اجتماعی و جز آن‌ها که بر اثر آن‌ها این جامعه چنان پیچیدگی و مشکلی پیدا کرده که دیگر با عرف و سنت، به شیوه‌ی جامعه‌های سنتی قرون وسطایی، اداره شدنی نیست و ناگزیر قانون را می‌طلبند. و این همان چیزی است که در اروپا اتفاق افتاد در قرن شانزدهم و قرن هفدهم، همان چیزی که هابز را بر می‌انگیزد که لویاتان را بطلبند. در آن‌جا کمونته‌ی قرون وسطایی از هم پاشید چون دیگر عرف و سنت نمی‌توانست مدیریت جامعه را بر عهده بگیرد و جامعه دستخوش آشوب و اغتشاش شد و همان زمان بود که این مفهوم هم از زبان این نویسنده بیرون آمد که "homo homini lupus" انسان گرگ انسان است. گذار از کمونته‌ی قرون وسطی (که من برایش در فارسی لغت «باهمستان» را گذاشتم - اگر بشود جایش انداخت) به جامعه‌ی مدرن یا سوسیته‌ی مدرن، ناگزیر یک وضع آشوبناکی پدید می‌آورد. در این گذار، جامعه، به اصطلاح، اتمیزه (atomized) یا فردانی (اندیوید و الیزه) می‌شود؛ فردیت و اتمیت می‌آید به میدان و آن ملاطفا و چسب‌هایی که جامعه‌ی قرون وسطایی را به هم می‌چسباند، یعنی آن جمعیت محدود شهرها و روستاها را، و می‌توانست با عرف اجتماعی و سنت جامعه را اداره کند، جای خود را می‌دهد به وضعیتی که چیز دیگری را می‌طلبند. و این‌جاست که لویاتان ضرورت پیدا می‌کند و حاکمیت قانون و قانون‌روایی. ما هم اکنون در چنین وضعیتی هستیم. درست با انقلاب اسلامی، ما دچار یک ناسازه (پارادکس) شدیم - و آن این‌که خواستیم با انقلاب برگردیم به جامعه‌ی سنتی. و چنین چیزی در واقع ممکن نیست، چون انقلاب به این معناست که بر اساس ایده‌هایی بیاییم و با کاربرد زور تمامی یک نظامی را زیر و زبر کنیم تا به کمک ماشین قدرت سیاسی

● **رییس‌دانا: ما موقعی که مشکلات و سختگیری‌ها و تفتیش‌های بسیار زیادتر وجود داشت چه قدر تلاش می‌کردیم برای تشکیل کانون نویسندگان، منشور و غیره و غیره. الان که آقای رییس‌جمهور به هر حال مطرح می‌کنند، و وزیر ارشاد مطرح می‌کند که هرچه سریع‌تر می‌توانید بروید آن را شکل بدهید من گمان می‌کنم - احساس می‌کنم - یکی یکی دارند جا می‌زنند.**

طرحی نو از روابط اجتماعی و طبقاتی دراندازیم. در حالت انقلابی، دیگر سنت و روابط عرفی نمی‌تواند جامعه را اداره کند، در نتیجه وارد وضع آشوبناکی شدیم که در آن همان «انسان گرگ انسان است» را هم تجربه کردیم، زیرا نظام اداری و سیاسی و اجتماعی در هم ریخت. در چنین حالتی شرزه‌ترین‌ها، فرصت و میدان پیدا می‌کنند که دیگران را بکوبند و بدرند و با استفاده از فرصت، همه‌ی منابع را به سود خود به خدمت بگیرند. و این‌جاست که ضرورت قانون و قانون‌روایی پیش می‌آید. قانون و قانون‌روایی می‌تواند همان‌گونه که اشاره کردیم، هم نظام توتالیتر به وجود بیاورد و هم می‌تواند، بر اساس پذیرش اصل فردیت و آزادی فردی و گروهی، نظامی را که این آزادی‌ها در آن محترم باشند.

به نظر می‌رسد که آن‌چه امروزه مورد نظر ما و رییس‌جمهور محترم ماست این‌هاست، چون صورت نظام توتالیتر را در تاریخ بشری تجربه کرده‌ایم و نتایج‌اش را دیده‌ایم. درست است که از نظر تاریخی ما با فلسفه‌ی فردباوری مدرن شروع نکرده‌ایم (یعنی آن‌چه جامعه‌ی مدرن اروپایی با آن آغاز شد، یعنی مفهوم قرارداد اجتماعی به عنوان بنیان جامعه‌ی سیاسی و ورود داوطلبانه و آزادانه‌ی افراد به جامعه‌ی سیاسی با حفظ حقوق ذاتی خود)، ولی در مسیر تاریخی عملاً رسیده‌ایم به جایی که این مفهوم خودش را مطرح کرده و ضرورت خودش را القا می‌کند. بنابراین، آن‌چه به نام «جامعه‌ی مدنی» امروز از آن سخن می‌گوییم، یعنی جامعه‌ای که بنیان‌اش می‌باید بر قانون باشد، یعنی جامعه‌ی قانون‌روا که امکان فعالیت آزادانه را در چارچوب قانون به گروه‌های اجتماعی بدهد.



## • آشوری: این ترکیب‌های مفهومی که بر اثر انقلاب در جامعه‌ی ما، و در زبان ما پیدا شده، مثلاً «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» و چیزهایی از این دست می‌تواند از جهاتی با یک نگاه تحلیلی حکایت از تناقضات عمیق مفهومی بکند که چگونه، مثلاً، دین که بنیادش بر سنت است می‌تواند با «انقلاب» ترکیب بشود.

رشیدی: بحث‌های تاریخی و تکاملی مفید است از نظر تمرینات روشنفکری، ولی این مسایل به اندازه‌ی کافی در کتب علوم سیاسی و اجتماعی هست. ما هم برای این‌که به جامعه‌ی خودمان واقعاً کمک کنیم باید بیاییم یک جامعه‌ی مدنی کامل را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که این جامعه مرکب از چه نیروها و چه حوزه‌های فعالیت هست و چگونه این حوزه‌ها با همدیگر در رابطه هستند. اگر برگردیم به جنبه‌ی تاریخی، می‌بینیم مثلاً در یک جامعه‌ی سنتی تمام حقوق و آزادی‌ها در اختیار یک فرد هست - حالا این فرد رییس قبیله هست، یا حاکم است، یا شاه است و فرد عادی در آن نقشی ندارد. برعکس - وقتی ما می‌آییم به جامعه‌ی مدنی، ما صحبت از انواع و اقسام حقوق می‌کنیم برای فرد. یعنی وقتی ما به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نگاه می‌کنیم می‌بینیم که تمام آن چیزی که در سابق وجود نداشته در یک جامعه‌ی مدنی طبق قانون برای فرد شناخته شده، یعنی حریم داشتن برای خودسری‌ها و زیاده‌روی‌های حکام که مفهوم دیگرش همان قانون‌روایی و قانونمندی است که از خصایص جامعه‌ی مدنی است. یعنی ما وقتی صحبت از جامعه‌ی مدنی می‌کنیم می‌گوییم فرد باید بتواند از این سی‌و‌اندی حقی که در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر برایش شناخته شده و حاصل این سه‌هزار سال تاریخ بشر است، برخوردار باشد، تاریخی که با عقل و منطق و وجدان انسانی رشد کرده، تکامل پیدا کرده، دانشمندان قرن ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ هم به آن کمک کرده‌اند و به جایی رسیده که امروز ما می‌گوییم در جامعه‌ی مدنی فرد دارای حقوق روشنی است.

حالا، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، حقوق فردی، آزادی‌های شخصی، - تمام این‌ها توی این خلاصه می‌شوند. آن طرف قضیه هم تحولی اتفاق

افتاده. ما در مقابل خود قبلاً صددرصد حکومت را داشتیم، قبیله را داشتیم، خان و حاکم و فئودال را داشتیم، پادشاه را داشتیم. امروز یک دولت داریم، دولتی که در محدوده‌ی معینی که مردم برایش تعیین کرده‌اند حکومت می‌کند. بنابراین از ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی دولت هست که هیچ کاری را نمی‌کند مگر آن چیزی که مردم برایش تعیین کرده‌اند، در قدرت باقی نمی‌ماند مگر برای دوره‌ای که مردم برایش تعیین کرده‌اند. و مسایل توارث، نژاد و مسایل دیگری که سابقاً باعث انتقال قدرت از یک فرد به فرد دیگر می‌شد، دیگر نمی‌تواند در جامعه‌ی مدنی مطرح باشد.

بنابراین رکن دوم جامعه‌ی مدنی دولتی است که در حدودی که قانون و نمایندگان مردم برایش مسئولیت و وظیفه تعیین کرده‌اند و حاضرند پولش را بدهند در جامعه فونکسیون دارد و نقش دارد و عمل می‌کند، اما تحول بسیار بسیار مهم‌تری که در جامعه‌ی سنتی و جامعه‌ی توتالیتر و دیکتاتوری یا هرچه که اسمش را بگذاریم، پیدا شد به وجود آمدن آن چیزی است که ما به آن می‌گوییم حوزه‌ی عمومی. بخش عمومی یعنی تمام آن چیزی که افراد باگرد هم آمدن و دور هم جمع شدن، متشکل شدن، سری کارهایی را انجام می‌دهند که در واقع امور عمومی آن‌ها است، که نمی‌خواهند بدهند دست دولت، ولی از این کانال دنبال تحقق‌اش هستند. مثل رادیوها، روزنامه‌ها، تشکل‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حرفه‌ای، و به طور کلی مسئله‌ی آموزش عمومی و بسیاری از فعالیت‌هایی که در واقع مثل روغن یا یک قوای متصله رابط افراد با همدیگر است، این‌ها همه مربوط به حوزه‌ی عمومی است - یعنی وقتی شما به حوزه‌ی عمومی نگاه می‌کنید در واقع بیشترین نوع فعالیت و کوشش جمعی انسان‌ها برای استقرار جامعه‌ی مدنی از کانال همین حوزه‌ی عمومی انجام می‌شود.

بنابراین ما جامعه‌ی مدنی را فقط از دید حقوق فردی و شخصی نباید نگاه کنیم، بل که مکمل آن این دو بخش است: یکی دولت کوچک و کارآمدی که فقط کارهایی را می‌کند که مردم به او گفته‌اند و منشاء قدرت‌اش هم مردم‌اند - به جای آن پدیده‌های تاریخی که سلطان ظل‌الله است. یا این‌که تمام حقوق برمی‌گردد - مثلاً به دین یا خدا. بنابراین آن نقش محدود دولت [و] این حوزه‌ی عمومی است که امروز ما می‌بینیم روز به روز وسیع‌تر می‌شود. ما ممکن است فرض کنید صحبت از ارتباطات دسته‌جمعی بکنیم، صحبت از رادیوها و روزنامه‌ها، صحبت از احزاب، صحبت از انواع و اقسام تشکل‌ها - که این‌ها نقش بسیار بسیار مهمی دارند در شکل‌گرفتن جامعه‌ی مدنی و این‌که انسان بتواند حقوق خودش را اعمال کند. درست است که من ممکن است تمام حقوق متصوره در

اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را داشته باشم ولی بدون وجود این بخش عمومی و فعال بودن آن، آن حقوق اصلاً قابل اعمال نخواهد بود. در مورد آزادی بیان - من ممکن است بروم در صندوقخانه‌ی خانم هرچه دلم می‌خواهد بگویم، ولی این آزادی بیانی نیست که مورد نظر یک جامعه‌ی مدنی است. یعنی آزادی رادیو، روزنامه، تلویزیون و ارتباطات یک پدیده‌ی بسیار ابتدایی یک جامعه مدنی است. یا برعکس، فرض کنید انواع و اقسام احزاب سیاسی، یا انواع و اقسام تشکل‌های صنفی، حرفه‌ای، صنعتی که این‌ها نقش بسیار اساسی دارند در قوام جامعه‌ی مدنی. یعنی جامعه‌ی مدنی جامعه‌ی تکثرگراست، ولی این تکثرگرایی به طور متضاد و یا امرانه نیست، یعنی سیستمی است که در آن به اصطلاح give and take وجود دارد، یا سیستم مبادله‌ی آزاد نیروها و گروه‌ها است. که در واقع تبلور خواسته‌های مردم جامعه خواهد بود و ایده‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را به جامعه عرضه می‌کند، که دولت در واقع مجری خواست مردم است. بنابراین بحث ما درباره‌ی جامعه‌ی مدنی جدا از بحث درباره‌ی فرم حکومت، شکل حکومت، وظیفه‌ی حکومت، و جدا از انواع و اقسام تأسیسات مرتبط با بخش عمومی که افراد آزادانه، داوطلبانه، بدون زور و فشار در آن فعالیت می‌کنند نیست. بنابراین ما اگر دنبال استقرار جامعه‌ی مدنی هستیم باید نه تنها درباره‌ی حقوق و آزادی‌های فردی و امکانات استقرار آن در جامعه صحبت کنیم بل که درباره‌ی ساختار دولت و حق دولت و وظیفه‌ی دولت در قبال جامعه باید صحبت کنیم و همین‌طور درباره‌ی انواع و اقسام تأسیساتی که در بخش عمومی باید به وجود بیاید که بتواند خواست‌ها و نیازهای جامعه را شکل دهد و معرفی کند.

**رییس‌دانا:** گمان می‌کنم بیهوده نبود که بحث تفاوت دولت و حکومت در این‌جا پیش آمد. برای این‌که جوهره‌ی صحبت‌های دکتر رشیدی هم این بود که دولت در واقع آن مجموعه است. یک بخش آن حکومت یک شماری وظایف در قبال آن مجموعه دارد. یعنی برتر، و تافته‌ی جدابافته‌تر و این‌ها نیست، ولی در ایران حکومت در واقع همین‌طور که در اصطلاح هم اشتباه به کار می‌رود، شده است به معنای همه‌ی دولت و قدرت همیشه برتر.

**رشیدی:** الان هم حکومت به عنوان قدرتی که جامعه را کنترل می‌کند و هدایت می‌کند و از مواهب جامعه استفاده می‌کند بسیار بسیار قوی وجود دارد. ولی دولت به معنی واقعی government بسیار ضعیف است و همین هم یکی از عوامل ضعف و نبودن جامعه‌ی مدنی به معنایی که ما داریم درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم است.

این بحث بسیار مهمی است که می‌شود حتماً





### داریوش آشوری

مدنی کرده است که تجربه‌ی تلخ نازیسم و استالینیسم را در خود دارد. این قرائتی که هابرماس از گستره‌ی همگانی و جامعه مدنی می‌کند قرائتی نیست که جان لاک در «رساله‌ی حکومت مدنی» خود از آن کرده است. در قرن نوزدهم چنان که گفتیم یک پارادکسی در خود مارکسیسم بود راجع به جامعه‌ی مدنی. مارکس می‌گوید دولت سوسیالیستی که برنامه‌ی محو خودش را نداشته باشد اصلاً دولت سوسیالیستی نیست. بعد از تجربیات کمون پاریس وقتی می‌خواهد آن را جمع‌بندی بکند نوعی نظریه‌پردازی می‌کند که ریشه‌های توتالیتریسم قرن بیستم را باید در آن دید. از آن به بعد دیگر تفکیک قوا را نمی‌پذیرد، عزم خود را راجع به دیکتاتوری پرولتاریا جزم می‌کند.

وقتی می‌رسیم به نین باز این پارادکس ادامه می‌یابد. وقتی «چه باید کرد» و «یک گام به پیش، دو گام به پس» را می‌نویسد روزا لوکزامبورگ از آن طرف دنیا از اروپا داهیان ریشه‌های دیکتاتوری ژاکوبینی را در آن می‌بیند. یا وقتی «دولت و انقلاب» را می‌نویسد نفی تفکیک قوا را در آن تئوریزه می‌کند. ولی از یک طرف دیگر، وقتی من چند روز پیش «تزه‌های آوریل» او را که چند ماه قبل از انقلاب اکتبر نوشته شده می‌خوانم همه‌اش صحبت از شوراهای کارگری و دهقانی‌ست. همه‌اش صحبت از واگذاری تعیین تکلیف زمین‌های کشاورزی به دست شوراهای دهقانی‌ست. اصلاً صحبت از قدرتی حزب نیست. صحبت از این نیست که حزب بیاید برای دهقانان کالخور و ساخوز ایجاد کند و آن طور که در تاریخ این قرن دیدیم هیچ‌وقت هم نتواند آن را جا بیاورد. یا مثلاً از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ یک بحث شدیدی در حزب است راجع به سندیکاها یا کارگری. راجع به این‌که آن‌ها مانند یا ملحق به حزب شوند. آخر سر که نین این بحث را جمع‌بندی

جامعه‌شناسی خواند. باید به علم تعلیم و تربیت مجهز شد. باید مسایل دنیوی را تجزیه و تحلیل کرد تا به نتیجه‌ی مطلوب رسید. ولی وقتی قانون حضانت را از مقدمات مان اقتباس کردیم دیگر جنبه‌ی تحلیلی و علمی خود را از دست می‌دهد. دیگر نمی‌توان در آن شک کرد، آن را نقد کرد و دست آخر آن را رد کرد.

مسئله‌ای که چندی پیش در دادگستری پیش آمده بود. یک دختر بچه‌ی هشت ساله را خانواده‌اش - یعنی پدر، برادر ناتنی و زن پدر - آزار داده بودند، شکنجه‌اش کرده بودند، استخوان‌اش را شکسته بودند، او را داغ کرده بودند، و خیلی چیزهای دیگر، و بالاخره او را کشته بودند.

مادر کودک کشته شده در دادگاه فریاد می‌کرد. از قانون نگهداری کودکان که به ضرر او تمام شده بود و باعث جان دختر بچه‌اش شده بود شکایت داشت. می‌گفت قانون باعث مرگ کودک من شد. خانواده‌ی کودک نگذاشته بودند مدرسه برود و هیچ‌کس نمی‌توانست چیزی به آن‌ها بگوید. و رییس دادگاه بعد از شنیدن همه‌ی این‌ها می‌گوید این نص صریح است، من اصلاً حرفی نمی‌توانم بزنم. وکیل مادر می‌گفت این مسئله حقوقی‌ست اما...

رشیدی: یعنی گفتند که [می‌تواند] بچه‌اش را بکشد؟

ماهرویان: نمی‌شود پدر را مجازات کرد. پدر و پدر بزرگ حق جان بچه را دارند. مسئله‌ی مهمی که بعد از رنسانس اتفاق می‌افتد دو تا قضیه است. یکی حقوق دان است که کاملاً حقوق را جدا می‌کند از محدوده‌ی امر مقدس و یکی عالم دینی‌ست که تاویل جدید می‌کند از مذهب، یعنی مذهب بعد از رنسانس دیگر مذهب قرون وسطایی نیست. مسیحیتی است که تاویل جدید شده و می‌تواند با روابط جدید اجتماعی خود را وفق دهد. دیگر بحث این‌که چند فرشته می‌توانند روی نوک یک سوزن قرار بگیرند بحث امروز کلیسا نیست. توکویل می‌گوید آن مذهبی را که در قرن شانزدهم و هفدهم بردند به حوزه‌ی خصوصی، اکنون با تاویل جدیدی که شده، شکل تکثرگرایی به خود گرفته، پلورالیستیک شده و اصرار در مذهب رسمی شدن ندارد، و باز به حوزه‌ی عمومی بازگشته است. یعنی مثل انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و دیگر نهادهای مدنی، دولت را زیر سؤال می‌برد. آن را کنترل می‌کند. از آن ایراد می‌گیرد. متأسفانه ما هیچ‌کدام از این دو قضیه را نداشته‌ایم. در فلسفه‌ی سیاسی‌مان که اصلاً ماکیاولی ایجاد نشد که در ادامه‌ی خود حقوق را امر مستقل بداند و در تأویلات مقدس‌مان هم نتوانستیم خود را همگام روز کنیم.

اما من یک صحبتی راجع به قرائت جدید از جامعه‌ی مدنی کردم. بعد از تجربه‌ی توتالیتریسم در این دو سه دهه، غرب قرائت جدیدی از جامعه‌ی

جداگانه درباره‌اش صحبت کرد. همین‌طور که بنده عرض کردم شما وقتی می‌گویید دولت به معنی‌ای که برای همه وجود دارد وظیفه و تکلیف‌اش و ساختارش و شخص‌اش همه منتخب مردم است. ولی حکومت زائیده‌ی تاریخ است. و بنابراین خیلی کار دارد که آن حکومت جایش را به یک دولت بدهد. و به این دلیل هست که در واقع مبارزات اجتماعی بسیار طولانی در اروپا و در سراسر جهان اتفاق افتاده. شاید از اوایل قرن بیستم است که حکومت را آوردیم کوچک‌اش کردیم و به شکل دولت درآوردیم در جامعه‌ی اروپایی یا امریکا. ولی ایران هنوز به عقیده‌ی من دهه‌ها از این پدیده عقب است.

شکل بارزش نوع بهره‌برداری از امکانات جامعه است. در یک جامعه‌ی مدنی شما فقط مالیات می‌پردازید، مالیاتی که فقط نمایندگان خودتان تصویب کرده‌اند. ولی در جامعه‌ای که یک قوه‌ی قهریه یا یک حکومت بر آن مسلط است بسیاری از منابع جامعه بدون رضایت افراد و بدون توجه به منافع جمعی افراد مورد بهره‌برداری افراد و گروه‌های خاص قرار می‌گیرد. این است که این دوتا کاملاً جداست و ما می‌توانیم در زمینه‌های مسایل اقتصادی خیلی بیشتر صحبت کنیم.

رییس دانا: من نمی‌دانم آقای ماهرویان مایل‌اند در همین زمینه بحث را ادامه بدهند یا می‌خواهند به همان زمینه‌ای که صحبت داشتند - یعنی مدرنیته و جامعه‌ی مدنی [برگردند]. به هر جهت میل خودشان است. الان بحث ظاهراً می‌خواهد هدایت بشود به مسایل مشخص ایران.

ماهرویان: بله. من هم راجع به مسایل مشخص ایران صحبت می‌کنم. حکومت در جامعه‌ی مدنی ناشی از اراده‌ی مردم است، لذا می‌توان آن را نقد کرد. می‌توان آن را بازخواست کرد. حکومت قیم مردم نیست، بلکه نماینده و وکیل آن‌هاست. و قانون هم ناشی از اراده‌ی مردم است. آن را هم می‌توان نقد کرد. قانون جزا، قانون اساسی و غیره را می‌توان نقد کرد. وقتی شما آن را با امر مقدس قاطی کردید نقدپذیری‌اش را از آن می‌گیرید. آن را بالای سر مردم و برتر از آن‌ها می‌کنید. وقتی شما دیه و قصاص و تعزیرات را آوردید جزء قانون کردید دیگر من نمی‌توانم آن‌ها را زیر سؤال ببرم. نمی‌توانم بگویم این‌ها مال دوران یادیه‌نشینی است. وقتی شما بانکداری را که مال دوران مدرن است با صفت اسلامی به کار بردید دیگر من اصلاً نمی‌توانم حرفی بزنم. وقتی شکل عقود اسلامی مثل جعاله و مضاربه و مشارکت مدنی در قراردادهای بانکی وارد شد دیگر شکل مقدس به خود می‌گیرد. دیگر نمی‌توان آن را حلاجی کرد.

وقتی شما پدر و پدر بزرگ را صاحب حق جان بچه کردید دیگر چه می‌شود گفت؟ برای یافتن بهترین قوانین جهت پرورش کودکان باید



## ● رشیدی: اگر ما به ویژگی‌های جامعه‌ی مدنی نگاه کنیم و وضعیت خودمان را از دید همان ویژگی‌ها بیاوریم روی کاغذ و مجسم کنیم می‌بینیم که بین وضعیت موجود کشوری مثل ما، با ایجاد یک جامعه‌ی مدنی شکاف بسیار بزرگی وجود دارد که این شکاف، شکاف فکری، مغزی، رفتاری و تأسیساتی است.

می‌کند نظر به استقلال سندیکاها از حزب می‌دهد. نظر می‌دهد که سندیکاها باید مستقل باشند، مستقل عمل کنند، و حتی وقتی اعتراضی به حزب داشتند بر علیه آن اعتصاب کنند یا آن را نقد کنند. و در مورد شوراهای می‌گوید آن‌ها یک وظیفه‌ی دوگانه دارند. هم حکومت را تشکیل دهند و هم جدا از حکومت باشند. آن را کنترل کنند. این‌ها نشانه‌ی پهنای زیاد دادن به نهادهای مردمی است. نشان تفکر دموکراتیک است. ولی عملاً به وقوع نمی‌پیوندد. چیز دیگری می‌شود. همه‌ی نهادهای وسیله‌ی حزب بلعیده می‌شوند. در حزب حل می‌شوند. و می‌ماند مردم و حزب حاکم. مردمی که هیچ سازمان مستقلی ندارند.

و این جاست که بعد از تجربه‌ی هفتاد ساله‌ی توتالیترایسم، قرائت جدید از جامعه‌ی مدنی آغاز می‌شود. هانا آرنست نظریه‌پرداز توتالیترایسم می‌شود و آقای هابرماس بحث خود را راجع به نهادهای دموکراتیک جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌کند. اتفاقاً من فکر می‌کنم هابرماس آدم عدالتخواهی است. طرفدار سرمایه‌داری نیست. سرمایه‌داری را قبول نمی‌کند. ولی نهادهای دموکراتیک جامعه‌ی سرمایه‌داری را حاصل چندین قرن مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه می‌داند. بنابراین شعار انقلاب و نابودی کل نظام مدنی سرمایه‌داری را نمی‌دهد. هم‌چون آلتوسر نیست که تمام نهادهای مدنی جامعه‌ی سرمایه‌داری را دستگاه ایدئولوژیک دولت سرمایه‌داری بداند. به نظر من از درون ساختارگرایی غیرتکوینی آلتوسر فقط می‌تواند استالینیزم سر در بیاورد. او همه‌ی مسایل را از نگاه طبقاتی می‌بیند. حتی واژه‌ی اومانیزم روشنگری را می‌گوید به کار نبرید. این مفهوم را فرا طبقاتی و نادرست می‌داند. ولی کسانی مثل گرامشی شکل دیگری به جامعه‌ی مدنی نگاه

می‌کنند.

بگذریم. حالا که ما این قرائت‌ها را داریم با جامعه‌ی خودمان چه کنیم. بحثی که آقای رییس‌دانا می‌خواستند بکنند - که ببینیم در جامعه‌ی خودمان در چه مرحله‌ای هستیم - به نظر من ما ساخت راه، هی تکرار می‌کنیم.

این ساخت عشیره‌ای، این ساختی که آقای دکتر رشیدی گفتند، این ساخت، فردیت را قبول ندارد. یک روشنفکر را هم بگذاریم آن بالا باز این ساخت تکرار خواهد شد. آخر چرا ما یک کانون نویسندگان نداریم. به دلیل عدم ارتباط مترجمین یکپهلو می‌بینیم سه ترجمه از یک کتاب شده است. ارتباط وجود ندارد. این ارتباط را فقط کانون نویسندگان می‌تواند ایجاد کند. و بسیاری چیزهای دیگر. علت نداشتن کانون دو عامل است. یکی از آن‌ها تنگ‌نظری حکومت‌ها بوده است. آن‌ها جز خودشان هیچ‌کس و هیچ تشکیلاتی را نمی‌توانستند ببینند. پس جلوی آن را گرفته‌اند. گفته‌اند فقط جمعی می‌تواند وجود داشته باشد که از ما تعریف کند. استبداد را ستایش کند. و خوب نویسنده هم این کار را نمی‌کرد. فرهنگ نویسنده، اعتراض است. نقد است. نپذیرفتن است. نه گفتن است. و با ستایش و تمجید و مدیحه‌گویی سازگار نیست.

اما علت دیگری هم، به هم ریختن کانون داشته است. بیاییم هی استبداد را مطرح نکنیم. این بار به خودمان بنگریم. خودمان هم نمی‌توانیم دور هم جمع شویم. آن ساخت عشیره‌ای در درون ما هم هست. هرکدام از ما یک پدرسالار است. وقتی که به کانون می‌آییم می‌خواهیم آن را ضمیمه‌ی فکر سیاسی خود بکنیم. نمی‌توانیم به عنوان جمع دموکراتیک و صنفی به آن نگاه کنیم. نمی‌توانیم بگوییم هر کس یک رأی دارد. پس مرجعیت ما چه می‌شود. شهرت و پیشینه‌ی ما در این میان چه نقشی دارد. و این‌ها به نظر من فرهنگی است. همان گیر فرهنگی که اول گفتم. فرهنگ سنتی ما نقد نشده است. این نقد باید به وسیله‌ی روشنفکران صورت گیرد.

**رییس دانا:** واقعاً هر سه شرکت‌کننده‌ی محترم خیلی حرف‌ها را گفتند. من باز از همان فردباوری شروع می‌کنم. گمان می‌کنم که فردباوری نقطه‌ی آغاز رشد انسان بعد از قرون وسطی بود و بعد بلافاصله به خاطر تعارض‌های فردی و آن‌چه که لیبرالیسم در زمان خودش نتوانست دیگر بعد از یک مدتی برآورده سازد، شهریار «ماکیاولی»، جانور بزرگ دریایی [لویاتان] «هابز»، و ثروت ملل «اسمیت» به تدریج جای خودشان را به جریان‌ها و اندیشه‌های دیگری دادند که در عین حال که ارتقای مقام فرد، موقعیت شاخخ فرد و انسان - مورد توجه قرار بگیرد، آن تناقض‌هایی که این خودباوری در

منافع جمعی ایجاد می‌کند هم مورد توجه قرار بگیرد و بعد تلفیقی بین منافع جمعی و آزادی فردی به وجود بیاید. ما اگر از همان دوره‌ی قرن هفدهم مثلاً دوسه‌گام بزرگ برداریم و برسیم به اوایل قرن بیستم، زمانی که رزا لوکزامبورگ، برنشتاین، کائوتسکی نظریات‌شان را مطرح می‌کردند، حالا سریع‌تر می‌توانیم ببینیم که چرا و چگونه خودباوری به این‌جا رسید که در واقع لیبرالیسم کلاسیک نمی‌تواند پاسخ بدهد و با منافع جمعی سازگار نمی‌افتد، و گاهی اوقات در عین حال باید راه‌حلی پیدا کند. راه‌حل‌های توتالیتر تجربه شد. قرن بیستم را دیدیم. برگردیم به اواخر دهه‌ی هشتاد. کمون پاریس در واقع از خیلی جهات مورد انتقاد، و خیلی جهات مورد تأیید مارکس بود، با همین دوگونگی که صحبت می‌کنم خدمت‌تان. همچنین من هم ندیدم جایی در واقع که خود لنین صرف‌نظر از آن دیالوگ‌هایی که برای قدرت داشت و در داخل حزب، که بگوید حزب کمونیست باید وارث همه چیز باشد. او اسم جامعه را اصلاً «شوروی» پیشنهاد کرده بود. ولی به هر جهت هرچه بود آن داستان‌ها تمام شده. اما آن‌چه که من می‌خواهم بگویم این است که به نظر می‌رسد که به هر شکل ممکن این تأمین منافع جمعی را - تأمین منافع گروه‌ها را - در واقع نه خود فردباوری به تنهایی به ارمغان آورد، نه رهبران اراده‌گرا که خودشان را جانشین تاریخ جا می‌زدند، مثل استالینیزم، و نه در واقع صاحبان قدرت و دولت‌ها. در واقع به نظر من خود مردم بودند. اهل خرد و مردم زیر فشار، اتحادیه‌های کارگری، اتحادیه‌های روشنفکری، حتا اتحادیه‌های کارفرمایی بودند که در یک جریان مبارزه‌ی پیوسته و طولانی توانستند حقوقی را به دست بیاورند و به تدریج خود مفهوم و معنای جامعه مدنی را هم به جلو حرکت بدهند و از آن شکل‌های ابتدایی به شکل‌هایی که عرض کردم خدمت‌تان (گرامشی و بعد نئومائونیست‌ها در واقع حتا از نمونه‌هایی صحبت کردند) برسانندش. حالا ما در این‌جا ماندیم که تا جایی که به جامعه‌ی خودمان مربوط می‌شود چه بگوییم. تلقی از جامعه‌ی مدنی به گمان من شاید این باشد که از یک سو ما بتوانیم راه حل‌هایی پیدا بکنیم که مردم از طریق تشکل‌ها، احزاب، نهادها، و سازمان‌ها به دستاوردهایی برسند، به موقعیت‌هایی برسند که نه صاحبان قدرت، نه صاحبان اراده‌ای که جانشین اراده‌ی توده‌ها - اراده‌ی خرد می‌خواهد بشود، نه خردمندان‌ی که در واقع خودشان را تفویض کرده‌اند به قدرت - هیچ‌یک از این‌ها نتوانند جای حضور مردم، به ویژه مردمی که پیشاپیش خودشان یا در کنار خودشان اهل خرد را دارند بگیرند. الان من گمان می‌کنم دستور عمل صریح یکی‌اش این است که احزاب و سازمان‌ها شکل بگیرند. به طور مشخص‌تر صحبت بکنیم. از





### علی رشیدی

حاضرند بروند در دور دست سرمایه گذاری بکنند، ولی مورد یک حمایت مالیاتی ساده هم قرار نمی گیرند. پس ما چگونه ممکن است فکر کنیم که هسته های تولید مستقل در این جامعه شکل بگیرند. شکل های سنتی اصلاً اجازه نمی دهند به این ها که رشد بکنند. به این ترتیب ساختار اقتصادی ما هم به نظر من با جامعه مدنی سازگار نیست و اگر آن جامعه مدنی شکل نگیرد اقتصاددانان در واقع کارشان آب در غربال ریختن است. این سیاست هایی که مطرح می کنند برای توسعه اقتصادی کشور، توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نامیسر است.

**آشوری:** من می خواهم برگردم به مطلب دیگری که مربوط است به زمینه ای بحث و به وضعیت ویژه ای ما، و آن این است که به هر حال ما با این انقلاب، تجربه ای تاریخی شگفت انگیزی کرده ایم و حادثه ای در سرزمین ما اتفاق افتاده که جهان را متحیر کرده و چیزی است که کمابیش هیچ کس در جهان انتظارش را نداشت، یعنی این که در اواخر قرن بیستم یکبار یک حرکت بزرگ دینی پیدا شود و داعیه ای این را داشته باشد که می خواهد قدرت دولت را یکپارچه در اختیار داشته باشد و از نو جامعه را با الگوی خاصی سازمان بدهد. اصطلاحات «جامعه اسلامی»، «اقتصاد اسلامی»، و مانند آن ها ایده هایی هستند که با همه ایهام هایی که در آن هاست یا اختلاف نظرهایی که درباره آن ها هست، می خواهند به عنوان ایده های راهنما از راه ماشین دولت جامعه را از نو شکل دهند.

این ترکیب های مفهومی که بر اثر انقلاب در جامعه ای ما، و در زبان ما پیدا شده، مثلاً «انقلاب اسلامی» و «جمهوری اسلامی» و چیزهایی از این دست می تواند از جهاتی با یک نگاه تحلیلی حکایت از تناقضات عمیق مفهومی بکند که

مدنی برسیم دست کم از سوی خودمان و از سوی دیگر آن چه که مبانی این جامعه مدنی را متزلزل می کند، یعنی وحشت را کماکان مستولی می کند، ناپایداری ایجاد می کند، بی عدالتی و فساد موجود در جامعه را، حق کسی را، در واقع از دست رفتن این امکانات را که می باید در اختیار همگان قرار بگیرد - آن را جلویش را می گیرد - آن را سریعاً ما می توانیم از دولت بخواهیم. آن چه که من فکر می کنم می توانیم بخواهیم این است که دولت می تواند به سهم خودش از آن سو حرکت بکند که این موانع از سر راه برداشته بشوند. آن چه که ما باید از این سو انجام بدهیم این است که سریعاً تشکلهای و سازمانها شکل بگیرد. من نظرهایی دکتر رشیدی را بدینانه تلقی نمی کنم. ایشان اقتصاددان ورزیده ای است و در مسایل سیاسی و اجتماعی هم نظر دارند. به هر حال من هم نظر متفاوت خودم را دارم. من همیشه از ایشان درس گرفته ام. ایشان می فرمایند سال های سال به طول می انجامد - ایشان در واقع تا حد زیادی درست می گویند، تا حد زیادی هم دارند در واقع مشکلاتی را که در سر راه وجود مطرح می کنند که فکر نکنیم تازه اگر این تشکل به وجود آمد و یا تازه به فرض این که ما خواستیم جامعه مدنی به وجود بیاوریم، تازه اگر دولت در واقع حسن نیت خود را باز بیشتر از اینها نشان داد و اوضاع را به سمت باز کردن شرایط حرکت داد، ما در واقع رسیده ایم به هدف من ولی گمان می کنم که ما وظیفه داریم که این مسیر را به جلو برویم. نکته ای آخری که من می خواهم عرض کنم این است که یکی از استراتژی های اصلی تشکیل جامعه مدنی ایجاد فرصت های برابر برای مردم است. آن طور که من از آن استنباط دارم در چارچوب یک جامعه مدنی سرمایه داری رقابت آزاد به نوعی که در واقع آلمان یا ایالات متحده را به عنوان تبلور اصلی جامعه مدنی نشان می دهد، در این جامعه نیست. در واقع به نظر می رسد که ساختار اقتصادی طوری است که راست گرایان افراطی کهنه و نو بر آن مسلط هستند. چه شکل سنتی و چه آن شکلی که زیرساختها و حرکتها و سیاستها نشان می دهد. و این مانع تشکیل یک جامعه مدنی است. این شکل اقتصادی، جامعه مدنی را بر نمی تابد، به خاطر این که امکانات مساوی در اختیار فرزندان وطن قرار نمی دهد، در اختیار خود ما هم که قرار نمی دهد. خود ما که این جا نشستیم می دانیم که حتا به اندازه ای بعضی از دوستانمان جایی در تلویزیون و مطبوعات و اینها نداریم. حتا به سرمایه گذاران فرصت سرمایه گذاری مناسب نمی دهد. ما مهندسی داریم که پولهایشان را جمع کردند، پس اندازشان را جمع کردند، جوان هستند، تحصیل کرده همین آب و خاک هستند، تکنولوژی همین آب و خاک را می دانند، می توانند کمک بکنند،

یک سو دلسردیها وجود دارد. درست می گویند. آقای ماهرویان در مورد کانون نویسندگان صحبت می کنند. ما موقعی که مشکلات و سختگیریها و تفتیش های بسیار زیادتر وجود داشت چه قدر تلاش می کردیم برای تشکیل کانون نویسندگان، منشور و غیره و غیره. الان که آقای رییس جمهور به هر حال مطرح می کنند، و وزیر ارشاد مطرح می کند که هر چه سریع تر می توانید بروید آن را شکل بدهید من گمان می کنم - احساس می کنم - یکی یکی دارند جا می زنند. شاید به خاطر دلسردی های تاریخی است. شاید به خاطر وحشت است. به خاطر وحشت از ناپایداری شرایط سیاسی است شاید به خاطر غرور است که ما نباید آزادی مرحمتی وزیر ارشاد را قبول کنیم. خوب این جا دیگر نمی شود به مردم نصیحت کرد، یا به نویسندگان که از موقعیت استفاده کنیم، نترسیم و وحشت نابه جاست. به هر حال ما وارث یک چنین وضعیتی هستیم. من به طور مشخص گمان می کنم که باید سازمانها، احزاب، و شکل هایی که این بار بر انبانی از خرده و تجربه استوار هستند هر چه سریع تر شکل بگیرند. اعتماد به نفس باید به مردم برگردد و این بازگشت اعتماد به نفس با حذف تاریخی وحشت ناپایداریها صورت بگیرد. اگر این فرصت را از دست بدهیم و این فرصت از دست برود این احتمال وجود دارد که حتا کسانی که مثل آقای رییس جمهور، یا کسان دیگر، مطرح کردند مباحثی را در زمینه جامعه مدنی، به تدریج احساس بکنند از این سو تنها مانده اند، و عقب نشینی بکنند و تنها بمانند و احساس بکنند که می باید باز به همان حکومت، به همان شکل های قدیمی سنتی متشکل قدرت بروند تا بل که بتوانند از طریق ارشادی - مثلاً ارشاد از بالا - خیلی مسایل را حل بکنند و یا اصلاً بی خیال قضیه شوند. مسئولیت پذیری در میان مردم و در میان اهل خرد، روشنفکران، به این معنا که در واقع به آینده جامعه مدنی و این تکامل اجتماعی در جهت شکل گیری آن تشکلهای فکر بکنند امر مهمی است. اما در این جا، به هر صورت نمی توانیم جدا بکنیم روی سخن را - آن چه که با دولت است یا آن چه که با خودمان است. به هر صورت من گمان می کنم که اگر آقای رییس جمهور یا دولت مطرح کرده که در واقع در جستجوی تشکیل جامعه مدنی هست، من، فکر می کنم که یکی از خواسته های مان می تواند این باشد که لطف بفرمایند این جامعه مدنی را یک جور مشخص تر تعریف بکنند و اجازه بدهند ما هم در این تعریف مشارکت داشته باشیم. این رادیو تلویزیون بیشتر از اینها به روی ما بسته نباشد. خودها فقط نباشند. اجازه بدهند ما هم بیشتر حضور داشته باشیم. به یک تعریف برسیم. قول بدهیم که پنج شش ماهه به یک تعریفی از جامعه



## • ماهر ویان: این ساخت عشیره‌ای، این ساختی که آقای دکتر رشیدی گفتند، این ساخت، فردیت را قبول ندارد. یک روشنفکر را هم بگذاریم آن بالا باز این ساخت تکرار خواهد شد.

چگونه، مثلاً، دین که بنیادش بر سنت است می‌تواند با «انقلاب» ترکیب بشود. و مثلاً، حاکمیت اسلامی که به هر حال، بنا به تعریف «حاکمیت الهی» است و بنا به سنت صورت نظام سلطنتی داشته، چگونه می‌تواند بیاید و ترکیب بشود با «جمهوریت». ولی این‌ها اتفاق افتاده است. به نظر من، در میانکشی‌های اجتماعی چیزی شبیه میانکشی‌های سیمایی روی می‌دهد، یعنی همچنان که بسیاری چیزها در حالت عادی با هم ترکیب نمی‌شوند ولی درجه‌های دمای بالا ترکیب می‌شوند، در حالت‌های خاد اجتماعی و هیجانانگ بزرگ اجتماعی نیز مفهوم‌هایی که به ظاهر با یکدیگر ترکیب شدنی نیستند می‌توانند با همدیگر ترکیب بشوند. همچنان که همین تجربه‌های ما نشان می‌دهد.

رشیدی: زیاد جدی نگیرید این‌ها را.

آشوری: نه. از قضا به نظر من جدی است. و من جدی می‌گیرم. بدون هیچ تعارفی و هیچ نوع ملاحظه کاری است که این‌ها را می‌گویم. به نظر من اتفاق مهمی افتاده است. تمامی این جریانی که اسمش، مثلاً، «پست مدرنیسم» است را ما داریم در قالب خودمان تجربه می‌کنیم. البته این رویدادها چون خیلی نزدیک‌اند، هنوز معناهای بلندمدت تاریخی‌شان روشن نیست. بی‌گمان سی - چهل سال دیگر بهتر می‌شود درباره‌ی آن‌چه روی داده است داوری کرد، اما در کوتاه‌مدت هم می‌شود برخی چیزها را ارزیابی کرد. مثلاً، ما برای اولین بار نوعی پارلمانتاریسم را داریم تجربه می‌کنیم. این پارلمانتاریسم اگرچه فقط در میان حوزه‌های معینی از قدرت شکل گرفته، و دیگر گروه‌ها و قشرها را از میان خود طرد می‌کند، اما به هر حال نوعی پارلمانتاریسم است و دست کم گروه‌هایی مشارک در قدرت، اصول بازی‌های پارلمانی را میان خودشان پذیرفته‌اند. و همچنین در همین انتخابات ریاست جمهوری رأی‌بی که مردم دادند به معنای این است که نهاد انتخابات و رأی مردم معنا و اهمیت واقعی پیدا کرده. در جامعه‌ی ما مردم امروز می‌فهمند معنی رأی دادن چیست یعنی آن چیزی که ما در همه‌ی

بیش امروزه در این جامعه پیدا شده است، یعنی، درست از مسیرهایی که خیلی شگفت‌انگیز و خلاف منطق به نظر می‌رسد، این پدیده‌ها دارند در جامعه‌ی ما شکل می‌گیرند. این‌ها شاید همان نعل وارونه‌ای است که هگل می‌گفت "Weltgeist"؛ یعنی ضرورت‌های تاریخی که گاهی از درهایی وارد فضا می‌شود که هیچ‌کس انتظارش را ندارد. بحث‌هایی که امروزه در حوزه‌ی اهل علم سنتی در باب مسئله‌ی حکومت و دولت می‌شود و گفتمان‌های تازه‌ای که در آن قلمروها، شکل گرفته و یا گفتمان‌هایی که در حوزه‌ی روشنفکری دینی مطرح می‌شوند پدیده‌های تازه‌ای است ناشی از همین انقلاب. به هر حال، امروزه ما چیزی به نام روشنفکری دینی به معنای واقعی کلمه داریم که حرف‌های جدی مهمی دارد.

متأسفانه فضای دیالوگ بین ماها وجود ندارد. هر حوزه‌ای برای خودش حرف‌های خود را جدا جدا می‌زند و امکان دیالوگ، یا میل به دیالوگ نیست. ولی اگر گرایش دیالوگ پیدا بشود چه بسا که حرف‌های جدی و اساسی از درون آن در می‌آید. از جمله بر اساس سنت احکام فقهی قانون‌هایی را تصویب کرده‌اند که هرگز در جامعه‌ی ما نام «قانون» نداشته است. درست است که از لحاظ حقوق مدرن بسیاری از این‌ها درونه‌ی حقوقی کارآمد و متناسب با زمانه ندارند، ولی از این جهت فرم حقوقی مدرن پیدا کرده‌اند، از قالب سنتی درآمده و وارد فضای حقوق مدرن شده‌اند و می‌شود این فرم حقوقی را بنا به شرایط و مقتضیات اصلاح یا تکمیل کرد. در جامعه‌ی ما بر اثر همین تکان تاریخی در حوزه‌ی تفکر دینی و الهیات اندیشه‌های تازه‌ای پیدا شده که مفهوم عمیق‌تری از دین و دیانت را دارد مطرح می‌کند، مفهوم متفکرانه‌تری را که دستاوردهای فکر مدرن را در خود جذب کرده و خود را از نو شکل می‌دهد. امروزه حقیقت دین و دیانت و دولت اگرچه از دید آدم‌های خیلی قشری و عقب‌مانده فقط تکرار جامعه‌ی گذشته و صورت‌های زیست و اندیشه‌ی گذشته است و باید جامعه‌ی گذشته و فرم نظام گذشته را به زور برگرداند و تحمیل کرد، ولی بخش عمده‌ای هم امروزه فکر می‌کنند که این طور نیست و از جمله آقای رئیس‌جمهور، که فکر می‌کنند که آن صورت رفته نه تنها برگشتی نیست، که اگر امکان بازگرداندن‌اش هم باشد باز مطلوب نیست. و من گمان می‌کنم که ما الان این‌جا یک گیر مفهومی خیلی مهم داریم که مانع حل بسیاری از مسایل ماست و آن این است که ما امروز رژیم و دولتی داریم که خودش را نماینده‌ی «امت» می‌داند و از آمت اسلامی هم مفهوم خیلی محدودی دارد، یعنی فقط شیعیان معتقد به ولایت فقیه در واقع در ذیل این مفهوم می‌گنجد. و در نتیجه، تمامی امکانات قدرت سیاسی و اقتصادی توزیع می‌شود بین کسانی که

ظاهراً پیرو این مفهوم‌اند و خودشان را لاقبل به زبان، باورنده‌ی این اصل اعلام می‌کنند. و حال آن که ماشینی که این دولت دارد با آن می‌گردد و این‌ها از آن بهره‌برداری می‌کنند، ماشین یک «دولت - ملت» است. این ماشین دولت - ملت از یکایک شهروندان خود می‌طلبد که وظایف قانونی شهروندی خود را اجرا کنند. از جمله، فرض کنید فرزند بنده و امثال بنده باید بروند سربازی (که فرزند من شانزده ماه هم در جبهه‌ی جنگ بوده و برای کشورش جنگیده است)، و فرض کنید همه باید مالیات بدهیم و وظایف شهروندی خود را رعایت کنیم، ولی به عنوان شهروند با جماعتی که می‌خواهند همه‌چیز را تحت عنوان معینی محدود بکنند، و امکانات و امتیازات را به قشر معینی اختصاص بدهند، در حقوق برابر نیستیم. در نتیجه، یک نوع نظام کاستی به وجود آمده که تکیه‌گامش بر مفهوم «امت» است حال آن‌که ما این‌جا یک ملتیم و این یک ماشین دولت - ملت است که دارد عمل می‌کند و هرچه زمان هم بیشتر می‌گذرد بیشتر معلوم می‌شود که محدوده‌ی جغرافیایی‌اش در روابط بین‌المللی معنایش چیست، همچنین معنای ساختار اقتصادی، ساختار جمعیتی و جز آن‌هایش. پس برای این که بتوانیم به جامعه‌ی مدنی برسیم - این حرف را پیش از این آقای سبحانی هم گفته‌اند - ما اول باید اصلاً مفهوم ملت را بفهمیم. بفهمیم که ما یک ملتیم و به عنوان یک ملت صاحب حقوقیم و این ملت، مثلاً، اراده‌ی خود را در انتخابات ریاست جمهوری نشان داده و ما حالا دیگر چیزی به معنای اراده‌ی عمومی واقعی مردم ایران را تجربه کرده‌ایم و دولت نمی‌تواند به این اراده‌ی عمومی متکی نباشد و حسابش را از آن جدا بکند و همه‌ی حقوق و امتیازات و منابع و امکانات اقتصادی و سیاسی مملکت را توزیع کند بین یک قشر محدود و معینی که از درون‌اش هم این فسادها و این مسایل زاده بشود. در واقع مفهوم جامعه‌ی مدنی بدون مفهوم ملت نمی‌تواند وجود داشته باشد و به میدان عمل بیاید. بایستی این مسئله روشن بشود که ما در این قلمرو - در تحت حاکمیت این دولت - یک ملتیم. رشیدی: مسئله‌ی وضع فعلی ایران و آن‌چه که اتفاق افتاده به عقیده‌ی من حاصل نظر گروه و طبقه‌ای خاص است - و اقداماتی که توسط آن گروه در جامعه انجام شده، حتی اگر به صورت قانون درآمده باشد، با آن‌چه که ضرورت زمان و تکامل فکری، روحی و مغزی انسان‌ها ایجاد می‌کند شکاف هست. این درست است که اسم انقلاب را گذاشته‌اند انقلاب اسلامی و اسم حکومت را هم گذاشته‌اند انقلاب اسلامی، ولی بسیاری از این‌ها به عقیده‌ی من اسلامی نیست به معنی کلاسیک اسلام. بل که ملغمه‌ای است از یک سری ایده‌هایی



که در تاریخ اسلام بوده و یا آن چه که ضرورت‌های روز ایجاب کرده است.

مثلاً انتخابات ریاست جمهوری، به این معنی شما اصلاً به عنوان یک تأسیس سیاسی در اسلام چنین چیزی ندارید. شما تأسیسی به نام بانک در اسلام ندارید. شما بسیاری از این چیزها از قبیل ساختار دولت و حکومت و اجزاء آن، و حقوقی که برای طبقات مختلف، مخصوصاً برای زنان قایل شده‌اند، این‌ها به این شکل اصلاً وجود نداشته. بنابراین به عقیده من آن چه که مهم است در واقع فشار نیاز زمان و وضعیت تاریخی است که اقتصاد و جامعه‌ی ایران فعلاً در آن قرار گرفته که محصول تاریخ و محصول حکومت این ۶۰-۷۰ سال است. شما فرض کنید اگر انقلاب مشروطیت را نداشتید و آن وقت یک انقلاب از نوع انقلاب ۲۲ بهمن اتفاق می‌افتاد نیازی به مجلس شورای اسلامی یا ملی هم نمی‌داشتید. ولی چون تأسیسی به نام مجلس شورا ملی بود، بنابراین، این حکومت هم مجبور شده چنین تأسیسی را بپذیرد. ولی این مجلس ما در تضاد است با تأسیساتی که در جامعه تحت عنوان حکومت اسلامی به وجود آمده. شما فرض کنید اگر یک جامعه‌ی دموکراتیک داشته باشید چیزی به نام مجلس خبرگان معنی ندارد. چیزی به نام شورای تشخیص مصلحت معنی ندارد - چرا - برای این که نمایندگان مردم که توسط مردم انتخاب می‌شوند و خیر و صلاح موکلین خودشان را می‌دانند، این‌ها هستند که تصمیم نهایی را در مورد آن چه که باید در جامعه اجرا بشود به صورت قانون، درمی‌آورند و اختیار این را هم دارند. بنابراین ما در بطن این اوضاع و احوال مقداری تضاد داریم، و تا خود این تضادها حل نشده حرکت به طرف جامعه‌ی مدنی تقریباً امکان‌پذیر نیست. این قسمت اول قضیه است. قسمت دوم قضیه، مسئله‌ی تأسیسات و اوضاع و احوال اقتصادی است. یعنی ما الان حکومتی را داریم که این حکومت در مقابل مردم مسئول نیست. دولت ممکن است احساس مسئولیت بکند نسبت به مقدار کمی از نیازها، مثلاً شما می‌گویید ما داریم سوسپید می‌دهیم، یا مقداری خدمات بهداشتی درمانی و غیره و غیره. ولی این بخش بسیار کوچکی است از آن چه که من اسمش را

می‌گذارم تسلط حکومت بر جامعه. بنابراین، ما تا آن مسئله را حل نکنیم این قسمت قضیه که حق و وظیفه‌ی اقتصادی فرد و جامعه چه هست - این را هم نخواهیم توانست تعیین کنیم. چرا؟ به دلیل این که شما وقتی می‌رسید به حقوق فرد، تسلط فرد بر اموال خودش و تمهیدش در مقابل دولت فقط به صورت مالیاتی که نمایندگان خودش تصویب کرده‌اند، مفهوم‌اش این است که حاصل کارش مال خودش است و می‌تواند تصمیم بگیرد سرمایه‌گذاری کند، پس‌انداز کند، در داخل خرج کند، در خارج خرج کند، کالای وطن بخرد، یا کالای خارج بخرد. در فرم حکومت موجود ما می‌بینیم که به هزار طریق حقوق مالکیت فرد و تسلط او بر اموالش محدود شده. محدودیت بر رفت و آمدش، بر - نمی‌دانم - افکارش، بر سایر آزادی‌هایش هم جای خود دارد. بنابراین ما از یک طرف گرفتار آن مسایل تاریخی هستیم که البته همه‌اش هم مربوط به بعد از انقلاب نیست. مثلاً تسلط دولت بر اقتصاد در ایران یک چیز تاریخی است. از قبل از اسلام هم بوده تا امروز هم ادامه پیدا کرده. اما آن چه که مهم هست این است که ما بتوانیم محدودیت‌ها را تشخیص بدهیم، همان‌طور که قبلاً گفته شد، در زمینه‌ی حقوق و آزادی‌های فردی، حقوق و آزادی‌های اجتماعی فرد، و همین‌طور حقوق اقتصادی فرد.

اگر ما این‌ها را تشخیص ندهیم آن جامعه‌ی مدنی هرگز تحقق پیدا نخواهد کرد. اما از دید این که حالا در چنین وضعیتی ما گیر کرده‌ایم هم در واقع مسئله‌ی نامفهوم بودن معنی جامعه‌ی مدنی را داریم، نامفهوم بودن خیلی از این حقوق و تکالیف را داریم، نامفهوم بودن نقش حکومت در مقایسه با نقش دولت را داریم، نامفهوم بودن بسیاری از این تأسیسات را داریم. ولی در این شرایط، سوالی که مطرح می‌شود این است که از کجا باید شروع کنیم؟ چه کار باید بکنیم؟ به عقیده‌ی من قبل از هر چیز ما باید حوزه‌ی - عمومی - یعنی آن چه که مجموعه‌ی افراد به طور جمعی در درون گروه‌ها و تشکل‌ها به عنوان دید و نظر اجتماعی و سیاسی خودشان بیان می‌کنند، این‌ها را تقویت کنیم، یعنی تشکل‌گرایی و تکثیر تشکل‌ها و آزاد گذاشتن و رها کردن این‌ها از موانع قانونی که الان وجود دارد، و موانع تشکیلاتی. این‌ها را اگر تقویت کنیم به عقیده‌ی من اهمیت این‌ها حتی از حقوق و آزادی‌هایی که فرد دارد مهم‌تر است، به دلیل این که این‌جا افراد به طور جمعی یک سری کارهایی را یاد می‌گیرند و تجربه می‌کنند یعنی اگر مطبوعات آزاد باشند، رادیو تلویزیون آزاد باشد، روزنامه‌ها آزاد باشند، حزب‌ها درست شدن‌اش آزاد باشد، تشکل‌های صنفی، صنعتی، اقتصادی آزاد باشند، این تشکل‌ها و جمع شدن دور هم باعث می‌شود که افراد یک آموزش اجتماعی - فرهنگی - در واقع - مکملی را یاد بگیرند. یعنی آن تولرانس و



## هوشنگ ماهرویان

تحمل همدیگر را کردن، حرف همدیگر را گوش دادن، و خیلی از این‌ها به طور طبیعی و تجربی - افراد این‌ها را می‌توانند به دست بیاورند. وقتی این‌ها را به دست آوردند، این افراد می‌توانند در حوزه‌ی شخصی خود، و در خانواده‌ی خود هم تا حدی تغییر در روش‌های خود به وجود بیاورند. یک مقدار آزاداندیشی و دموکرات بودن در واقع از سیستم کار جمعی تسری پیدا می‌کند به افراد در جامعه، چون الان دولت و حکومت وجود دارد، با وضع یک سری قوانین می‌شود آن آزادی‌ها را مقداری تقویت کرد.

ولی به عقیده‌ی من چون ما فرهنگ زندگی در جامعه‌ی مدنی، یعنی civil society را زیاد نداریم رفتار اجتماعی ما در اکثر موارد در جایی که جنبه‌ی مادی و فکری پیدا می‌کند با دیگران در تضاد قرار می‌گیرد. این است که در وهله‌ی دوم باید به دنبال تقویت کردن و بهبود رفتار اجتماعی برویم.

اما آن چه که به این دو، هدف و جهت می‌تواند بدهد، کوچک و کار آمد کردن قالب حکومت است. امروز این حکومت بیش از ۶۰ درصد منابع جامعه را مصرف می‌کند، ضایع می‌کند، نابود می‌کند، بدون آن که از درون آن متناسباً چیزی درآید. یا ۸۰ درصد امکانات ارزی را دارد مصرف می‌کند بدون این که واقعاً به طور مؤثر بتواند از این منابع استفاده کند. یا نیروی انسانی بسیار عظیمی را تحت کنترل خود دارد بدون این که وجود این‌ها ضرورتی داشته باشد. بنابراین حکومت ما حکومت مسرف و حکومت تلف‌کننده‌ی منابع جامعه است. پنجاه تا تأسیس سیاسی و اجتماعی [و غیره] را می‌توان برای شما ذکر کرد که این‌ها هیچ نقشی توی این جامعه ندارند. حذف کردن این‌ها یا کوچک کردن‌شان حتی مفید می‌تواند باشد.

بنابراین، این بررسی بسیار مهم است -

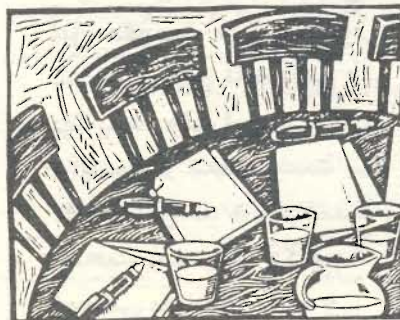




برای چه؟ برای این که مسئله‌ی حکومت را کوچک کنیم. در اوریمش به شکل دولت منتخب مردم، با نالیسانی که واقعاً به وجودشان برای آینده‌ی این اقتصاد و جامعه احتیاج هست. این که ما می‌گوییم کوچک و کارآمد کردن ساختار حکومت و انطباق آن با دولت - دولت منتخب مردم - برای این است که در این امر منابع بسیار زیادی را آزاد می‌کنند از این منابع می‌شود برای انقلاب فرهنگی، فکری و ذهنی جامعه استفاده کرد. و با کمک آلات و ابزار جمعی - رادیو، روزنامه، تلویزیون، اینترنت و سایر ابزار ارتباطی فضایی - مردم را برای شهروند بودن آموزش داد. این شهروند بودن باید در رفتار تک تک افراد انعکاس داشته باشد. ما الان به طور فردی تمام‌مان دیکتاتوریم و این دیکتاتوری را به هزاران طریق نشان می‌دهیم.

این که مثلاً نویسندگان نمی‌توانند کانون تشکیل بدهند، این مرض شخصی است، مرض فکری است، و این مرض فکری تحت تأثیر پدیده‌های تاریخی - مخصوصاً فقر - شکل گرفته و خیمه‌های اصلی تمام بدبختی‌ها در جامعه‌ی ایران گرسنگی و فقر بوده است. یعنی فقیر بودن طبیعت. این فقیر بودن طبیعت از یک طرف حکومت دیکتاتور و متمرکز را بر جامعه‌ی ما تحمیل کرد و از طرف دیگر ضرورت زنده ماندن و حفظ خود، ما را به یک سری عکس‌العمل‌های امروزه غیرمنطقی مجبور کرده است. بنابراین من در وجدان ناخودآگاهم، عکس‌العمل‌هایم بر مبنای این است که آیا این پیشنهاد یا حرف که به من زده می‌شود بر حیات من اثر منفی دارد یا نه. اگر شخص، تأمین اجتماعی داشته باشد، یعنی منابع اقتصادی به طور عادلانه‌تری در اختیار جامعه قرار بگیرد - که با درآمد نفت این امکان وجود دارد - ترس از حفظ self - یا خود - و این که self ممکن است مورد خطر قرار گیرد کم می‌شود، در نتیجه، قدرت تحمل و شنیدن حرف دیگران بیشتر خواهد شد. معنی دموکراسی و جامعه‌ی مدنی در تحلیل نهایی این است که هر فرد در آن یک نفر به حساب آید و شمرده بشود و هیچ‌کس به دلیل ثروت و توارث و طبقه بیشتر از یک نفر به حساب نیاید. برای این که هر فرد به حساب آید و در تعیین سرنوشت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود مشارکت مؤثر داشته باشد باید در او سرمایه‌گذاری زیادی بشود، جسم او، روح او، مغز او به سطحی برسد که شعور مشارکت اجتماعی - سیاسی داشته باشد و همه‌ی این‌ها احتیاج به سرمایه‌گذاری در فرد دارد. کوچک و کارآمد کردن حکومت و تبدیل آن به دولت، منابع زیادی را آزاد می‌کند. با آن می‌توان مردم نقاط محروم را به سطحی ارتقاء داد که بتوانند به طور مؤثر در سرنوشت خود دخالت کنند. از طرف دیگر اصلاح زیاد به حساب نیامدن افراد ثروتمند از راه نظام

**• ماهرویان: جامعه‌ی مدنی هم مثل مفاهیم دیگری که از فرنگ می‌آید در این جا دچار نابسامانی‌هایی شده است. اتفاقاً فکر می‌کنم ماهنوز به تعریف تئوریک جامعه‌ی مدنی نرسیده‌ایم. گاهی گفته می‌شود جامعه‌ی مدنی همان مدینه‌النبی است. گاهی گفته می‌شود که جامعه‌ی ساسانیان پیشرفته‌ترین جامعه‌ی مدنی بوده که غربی‌ها آمده‌اند از آن را یاد گرفته‌اند. و حتا گاهی در اساطیر ما جامعه‌ی مدنی یافته‌اند. مثلاً در جایی خواندم که اسطوره‌ی کاوه‌ی آهنگر و ضحاک مار دوش نشانه‌ی وجود جامعه مدنی در اساطیر ماست. در صورتی که جامعه‌ی مدنی جامعه‌ی اسطوره‌زدایی شده است. در جامعه‌ی مدنی، رمان جانشین اسطوره شده است. اصلاً نمی‌توان در اسطوره - چه یونانی، چه هندی و چه ایرانی - به دنبال جامعه‌ی مدنی گشت.**



مالیاتی باید تحقق یابد.

بنابراین حرکت به طرف آزاداندیشی و تحمل دیگران هزینه‌ی اقتصادی دارد. پس راه حل در این نیست که افراد خودشان بیایند یک کاری بکنند. آن چه که می‌تواند جامعه‌ی مدنی را محقق کند در واقع کوچک و کارآمد کردن دولت است، آزاد کردن منابعی است که الان دولت و حکومت تلف می‌کند، و در اختیار گذاشتن این منابع برای افراد است که به آن‌ها مقداری امنیت اقتصادی و مادی بدهد، و این امنیت اقتصادی و مادی آزاداندیشی و آزادی فکر را در جامعه زنده خواهد کرد.

**ماهرویان:** حکومت در یک جامعه‌ی مدنی خودش یک نهاد مدنی است. آقای آشوری درست گفتند که در جامعه‌ی مدنی حکومت «کاست» نیست. حکومت ناشی از اراده‌ی مردم است. تحت نظارت آن‌هاست. به وسیله‌ی مردم بازخواست می‌شود. ما در تاریخ‌مان هیچ‌وقت حکومت مدنی نداشته‌ایم. یک مشروطه داشتیم. چند سال که از مشروطه گذشت یک دیکتاتوری پنجاه ساله. منظورم حکومت پهلوی است. مردم عملاً با پایین کشیدن مجسمه‌های شاه حکومت را نقد کردند. ولی به نظر من حکومت پهلوی هنوز نقد نظری نشده است. جا برای بررسی حقارت‌های این سلسله بسیار است. بعضی آن را بانی مدرنیسم می‌دانند. ولی این مدرنیسم آن چنان سطحی و پوشالی بود که به قوانین خودش هم احترام نمی‌گذاشت. آن قدر حقیر بود که مخالفان سیاسی‌اش را بعد از چندین سال زندان به روی تپه‌ای می‌برد و نابود می‌کرد. و هیچ‌کس هم نمی‌توانست بگوید آخر تو این‌ها را در دو دادگاه برده‌ای و محکوم کرده‌ای. وقتی انتخابات مجلس می‌شد اصلاً کسی نمی‌فهمید. همگی فرمایشی بودند. این حکومت خود را بانی مدرنیسم هم می‌دانست و گفتمان مخالف خود را ایجاد می‌کرد. این گفتمان یک ضدیت با مدرنیته بود. بازگشت به سرچشمه‌ها بود. این گفتمانی بود که «غربزدگی» را به وجود آورد. «آسیا در برابر غرب» شایگان را به وجود آورد. نوشته‌های نصر و احسان نراقی را به وجود آورد، و همه صحبت از بازگشت به گذشته‌ها بود. صحبت از سرچشمه‌ها بود. و بعد مرحوم شریعتی را داشتیم که اصلاً سنت را ایدئولوژیک کرد. و شروع کرد مسایل مدرن را از درون سنت درآوردن. تا به ۲۲ بهمن رسیدیم، زمانی که مرحوم آل احمد غربزدگی را نوشت ما نوزده میلیون جمعیت داشتیم که اکثرشان در روستاها بودند. کل جمعیت شهرنشین ما از جمعیت کنونی تهران خیلی کمتر بود. شاید نزدیک به نصف جمعیت کنونی تهران بود. این مسایل را نداشتیم. آن زمان، باز می‌شد با سنت به مسایل جامعه رسید. ولی این ترکیب کنونی فقط نیازمند مؤلفه‌های مدرن



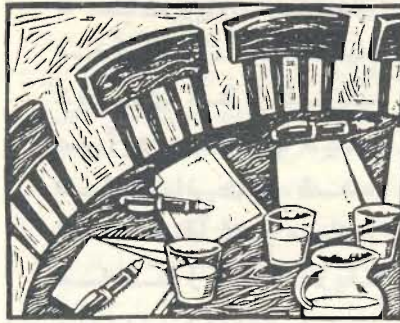
است. نیازمند جامعه‌ی مدنی است تا محله‌های زیبا داشته باشد. تا شهر هارمونیک و قشنگ داشته باشد. تا جلوی اختلافات و حشمتاک طبقاتی را بگیرد. ما حکومت داریم، اتفاقاً به قول دکتر رشیدی حکومت «حداکثری» هم داریم. ولی دولتی که اقتدار قانونی داشته باشد نداریم. در آلمان نمی‌توان به این راحتی‌ها از پرداخت مالیات گریخت. فرار مالیاتی زندان هم دارد. تازه مردم خودشان مالیات را می‌دهند چون حکومت را از آن خود می‌دانند. و مالیات مستقیم فاصله‌ی طبقاتی را کم می‌کند.

اصولاً فلسفه‌ی چنین مالیاتی و ضرایب افزایش‌اش جهت کاستن فاصله‌های طبقاتی است. دولت مالیات می‌گیرد و برای زنانی که نصف شب شوهران‌شان آن‌ها را بیرون می‌کنند خانه‌ی امن می‌سازد. برای کودکانی که بی‌سرپرست هستند خانه‌ی امن می‌سازد. مثل این‌جا نیست که بچه در کانون اصلاح و تربیت دو سال زندان بکشد و بعد از آن وقتی خواستند آزادش کنند گریه کند که جا ندارم که بخوابم. وقتی آزاد شد جلوی پلیس دزدی می‌کند که برگردد به زندان. در میدان انقلاب راه که می‌روی بچه شش ماهه را می‌بینی که وسط پیاده رو انداخته‌اند با کاسه‌ای که مردم در آن پول بیاندازند. یعنی طفلک وسیله‌ی گدایی است. هیچ کس هم چیزی نمی‌گوید. و در همین جامعه ماشین پنجاه، شصت میلیون هم فراوان است. و حقوق سی هزار تومانی یک کارمند. در این بیست ساله چه اختلاف طبقاتی و حشمتاکی ایجاد شده است. چه کسی جوابگوست؟ اگر حکومت اقتدار قانونی داشت جلوی

آن را می‌گرفت، با گرفتن مالیات و عوارض و غیره. و آن وقت برای آن کودک شش ماهه مهد کودک می‌ساخت. با این اختلاف طبقاتی و حشمتاک نمی‌توان حتماً امیدی به ساختن جامعه‌ی مدنی داشت. این جامعه را دیگر سنت‌ها نمی‌توانند جواب دهند. این‌جا جامعه‌ی توده‌وار است. همین‌چو از روستاها به شهرها سرازیر شده‌اند. و فقط با مؤلفه‌های مدرن می‌توان به مسایل چنین جمعیتی جواب داد. اتفاقاً به نظر من در همین چند ساله گفتمان‌های جدیدی جانشین گفتمان قبل از انقلاب شده‌اند. جامعه‌ی مدنی، تکثرگرایی، ضرورت وجود اپوزیسیون، تساهل، تسامح...

رشیدی: رواداری.

ماهرویان: بله، درست می‌فرمایید - رواداری. این‌ها گفتمان‌های جدیدی هستند که ضرورت‌های اقتصادی - اجتماعی و جمعیتی آن‌ها را طلب کرده است. و در این میان وظیفه‌ی مهمی به عهده‌ی مطبوعات و قلمزنان‌های ماست، تا جامعه‌ی مدنی و موانع فرهنگی - اقتصادی و اجتماعی آن را بشکافند. حکومت حداکثری و بدون نهادهای مدنی دیگر نمی‌تواند مسایل این جامعه را حل کند. ما



**• آشوری: البته صرف قانون‌روایی به معنای وجود آزادی‌های مدنی و نهادهای مستقل از دولت نیست، بل که نظامی می‌تواند مدعی قانون‌روایی باشد، ولی از نوع نظام توتالیتر باشد، مثل شوروی سابق یا آلمان نازی که هر دو به اساس نظام‌شان بر قانون است.**

**• رشیدی: شما فرض کنید اگر انقلاب مشروطیت را نداشتید و آن وقت یک انقلاب از نوع انقلاب ۲۲ بهمن اتفاق می‌افتاد نیازی به مجلس شورای اسلامی یا ملی هم نمی‌داشتید. ولی چون تأسیسی به نام مجلس شورا ملی بود، بنابراین، این حکومت هم مجبور شده چنین تأسیسی را بپذیرد. ولی این مجلس دایم در تضاد است با تأسیساتی که در جامعه تحت عنوان حکومت اسلامی به وجود آمده.**

نیازمند حکومت مقتدر و قانونمند هستیم - و نه لزوماً حداکثری - که به مدنی شدن جامعه کمک کند و این کار یک روز و دو روز نیست.

رییس‌دانا: من حرف زیادی ندارم. موردی در فرمایشات آقای دکتر رشیدی به نظر من رسیده بوده که در انتهای آن خودشان به خوبی توضیح دادند. نظر من این بود که دولتی که کنترل می‌کند لزوماً دولت غیرمدنی دیکتاتوری یا ناصالحی نیست و یا اگر کنترل نمی‌کند لزوماً دولت رواداری نیست آقای آشوری! منتها این‌که منشاء کنترل از کجا می‌آید؟ خودکامگی، دلبستگی به سنت‌های فراموش شده، زنده کردن احساسات و هیجانات فروخورده و فرومده‌ی مردم، خود را به جای مردم جازدن‌ها، گروه‌های فشار، نهادها، قشرهایی که در جامعه می‌خواهند اعمال فشار بکنند - این‌ها وقتی از منشاء کنترل بشوند مخالفت می‌کنند. اگر خودشان عامل کنترل بشوند، مخالفتی ندارند اگر نه به خودی خود وقتی زورگویی‌ها کنترل بشود به ویژه اهل خرد در آن به قدر کافی در تار و پود این کنترل مردمی (مایل نیستیم متهم به پوپولیسم بشود این میزگرد) حضور داشته باشند کاملاً پذیرفتنی است. حتماً اگر کنترل بر مالکیت باشد، زیاد یا کم، ولی چون چنین نیست آقای دکتر رشیدی آن را توضیح دادند، در انتهای بحث خود، موقعی که مسایل فقر و بی‌عدالتی و این‌طور چیزها را توضیح می‌دادند. همین‌طور بود مثالی که آقای ماهرویان گفتند که اگر مردم بتوانند متشکل بشوند و خودشان بر قواعد ساختمان‌سازی، کار برای اراضی و بر نوع ساختمان‌شان نظارت داشته باشند، به نظر من خب مردم فقیر و دچار خرافه‌پرستی و دچار فقر و فشار و کمبود سطح دانش تخصصی طبعاً انجمن‌شان هم خیلی قدرتمندتر فقر و جهل و خرافه‌پرستی را هدایت خواهد کرد. ولی این پیشاپیش احتیاج دارد که از یک امکانات مادی، از یک امکاناتی که در کل سیستم، در کل نظام اجتماعی شکل می‌گیرد برخوردار بشوند تا پایه‌ی آن هم بتوانند متشکل شوند. این را هم فکر کردم قبل از توضیحات آخری که خودشان دادند موضوع را برگرداندند به مسئله فقر و ناداری قوانین و امکانات. من در مورد صحبت‌های آقای آشوری بیش از این حرفی ندارم فقط گمان می‌کنم که بحث به یک مرحله‌ای رسیده که می‌توانیم اگر موافق باشید یک دوره‌ی هر کدام ۵ دقیقه‌ای یا ۴ دقیقه‌ای برای پایان بردن بحث صحبت کنیم. البته اگر فرمایش بیشتری دارید میل شماست. من بحث تمام شده است. ولی خواهش من این است که شما اگر مایلید، یک جمع‌بندی آرایه بدهید. بله. جمع‌بندی را هم من نمی‌کنم.

آشوری: نکته‌ای که من به نظر من می‌رسد به عنوان نکته‌ی پایانی این است که ما در باب این



سایلی وقتی بحث‌های کلی نظری می‌کنیم با ارجاع به بحث‌های تخصصی‌تر در زمینه‌های مختلف همیشه این نکته را هم باید در نظر باشیم که در شرایط ویژه‌ای که ما هستیم چه طور می‌شود این‌ها را آورد و عملی کرد. به اصطلاح به خورد جامعه و دولت داد. چنین ما در شرایط ویژه‌ای خیلی استثنای تاریخی به سر می‌بریم و این عادت ذهنی روشنفکرانه که ایده‌های مجرد زیبا را هرچقدر شده بایستی به خورد هر جامعه‌ای داد، به نظرم درست و حتماً ممکن نمی‌آید. بسیاری ایده‌های خوب و زیبا در شرایط ناسازگار و بد تبدیل شده‌اند به چیزهای بسیار زشت و ناهنجار. فرض کنید، ایده‌ی دموکراسی امروز ایده‌ی خیلی پسندیده‌ای است، ولی همین دموکراسی امروزه در پاکستان یکی از فاسدترین نظام‌های جهان را به بار آورد. به هر حال ما در شرایط ویژه‌ای به سر می‌بریم و این شرایط ویژه ناشی از تاریخ و ویژه‌ی ماست. حتی یکی از شگفت‌ترین و استثنای‌ترین رخدادهای تاریخ بشر در این‌جا اتفاق افتاده. و این‌جاست که من اهمیت ویژه‌ای قایل هستم برای حضور آقای خاتمی به عنوان یک مرد اهل تفکر و فرزانه در رأس این دولت. ایشان در واقع هم همان دغدغه‌های ما را دارند، اگرچه دیدگاه‌شان متفاوت باشد با ما و بنابراین من فکر می‌کنم می‌باید راه‌هایی برای هم‌زمانی و سرانجام شاید همدلی پیدا کرد برای این‌که بتوانیم از این مرحله‌ی بحرانی بسیار دشوار بگذریم.

**رشیدی:** من هم انتخاب جناب آقای خاتمی را یک انتخاب تاریخی بسیار مناسب و شاید استثنایی می‌دانم مخصوصاً بعد از تجربه‌ی انقلاب و آن‌چه که در این ۱۷-۱۸ سال بر ما گذشته. که باید این فرصت را مغتنم شمرد و کاری کرد که اشتباهات گذشته چه در ایران و چه در خارج تکرار نشود. چه ما از این شکاف بین مردم و دولت و بین مراکز قدرت و دولت و مردم ضررهای بسیار زیاد دیده‌ایم و در دنیا هم تجربه‌های زیادی در این زمینه وجود دارد. بنابراین امیدوارم که آقای خاتمی با قدرت و با تکیه به رأی مردم و پشتیبانی مردم خیلی قوی‌تر از آن‌چه که تا به حال شاهد بوده‌ایم برای کمک به استقرار جامعه‌ی مدنی گام بردارند و همین‌طور که قبلاً هم اشاره شد قدم اول در کنترل حکومت هست. کنترل تأسیساتی که در دور و بر حکومت مانع استقرار جامعه‌ی مدنی هستند، مانع مردم در برخورداری از حقوق و آزادی‌هایشان هستند. بنابراین نقطه‌ی شروع در واقع جمع و جور کردن حکومت و تحت کنترل درآوردن حکومت است. یعنی تقویت دولت، تقویت موقعیت ریاست جمهوری و آن‌چه که در واقع در اختیار ایشان هست. و همراه با این نکته مسئله بسیار مهم، جلوگیری از این خون‌ریزی اقتصادی است که جامعه‌ی ما در دوره‌ی بعد از انقلاب با آن مواجه بوده است. من به عنوان یک اقتصاددان با



توجه به مطالعاتی که داشتیم و دارم می‌توانم خیلی آسان نشان بدهم که این اقتصاد حتماً ۵۰ درصد امکاناتش را هم به طور عاقلانه مورد بهره‌برداری قرار نمی‌دهد، و در نتیجه، با هدر رفتن این امکانات، حالا چه به صورت فرار سرمایه‌ها از سرمایه‌گذاری یا فرار امکانات از داخل مملکت، یا تلف و خنثی شدن امکانات - مخصوصاً وقت - محدودیت‌های مادی شدیدی برای جامعه به وجود آمده است، به صورت تورم، و به صورت کارایی بسیار پایین که همه‌ی این‌ها اثر روانی منفی در روحیه‌ی مردم دارد و مردم را از استقلال فکر و از آرامش محروم کرده است. واقعاً باز هم تکرار می‌کنم مسئله‌ی کنترل و اداره‌ی بهتر و عاقلانه‌تر حکومت از اقدامات اولیه‌ی ضروری است که حاصل آن در اختیار داشتن منابع اقتصادی بیشتر است که آن منابع می‌تواند برای ایجاد آرامش اجتماعی، کاهش تورم، دادن امنیت فکری و مادی بیشتر به جامعه به کار برده شود و در نتیجه‌ی آن، آموزش‌های فرهنگی و اقداماتی که برای تبدیل فرد به سیویل بودن (که در جامعه لازم است) می‌تواند تقویت شود. و مردم درک کنند که در مقابل حقوق و آزادی‌های فردی، وظیفه و تکلیف و رفتار متناسب شهروندی هم وجود دارد.

### ماهرویان: جامعه‌ی مدنی یک جامعه‌ی

عرفی‌ست. برای رسیدن به آن ما باید بتوانیم با فاصله به خودمان نگاه کنیم. گذشته‌های مان را بازخوانی کنیم. به گفته‌ای به یک گسست برسیم. مثلاً در هند با نظام کاستی نمی‌توان به جامعه‌ی مدنی با تحرک رسید. این را توکویل هم می‌گوید.

### یک هنر، صورتی، در زندگی یعنی در کسب

بالاتری قرار می‌گیرد که تمام سنت موجود را زندگی کند. و این با انسان نقدپذیر با خرد انتقادی فاصله بسیار دارد. این انسان نمی‌تواند تراژیک باشد...

**آشوری:** خوبه که در مقابل انسان نقدپذیر انسان نسیم‌پذیر بگوییم چون نسیم‌پذیره، چون پاداشش حواله به آن دیاست.

**رشیدی:** همین هند هم در این شش سال کاری را کرده که در شصت سال گذشته نکرده. اگر علاقمند باشید در این زمینه مقاله‌ای تهیه شده است که تقدیم می‌کنم.

**ماهرویان:** من در این زمینه می‌خواهم به یکی از علمای دینی‌مان اشاره کنم که ایشان بحث

بسیار جالبی دارند، به نام حجت‌الاسلام مجتهد شهبازی ایشان می‌گویند مسیحیت خودش را به نقد سپرد. مسیحیت باید از کسانی چون مارکس و فویرباخ متشکر باشد. از مارکس و فویرباخ، آن‌ها با نقدی که از مسیحیت کردند باعث شدند که کلیسا خودش را از منافع طبقاتی که در قرون وسطی پاسدار آن می‌دانست جدا کند. دیگر از آریستوکراسی دفاع نکند. حالا شما مسیحیتی دارید که از سوسیالیسم دفاع می‌کند، از آزادی زنان دفاع می‌کند، خود را حامی فمینیسم می‌داند، بر علیه امپریالیسم در امریکای لاتین اسلحه دست می‌گیرد. از حفظ محیط زیست حمایت می‌کند و غیره. بعد خود آقای شهبازی می‌گوید، در کتاب ایمان و آزادی، در ایران ما نباید جلوی نقد مذهب را بگیریم. حتماً هیچ خط قرمزی برای این نقد نباید بکشیم، باید بگذاریم به وسیله‌ی دیگراندیشان مذهب نقد شود. تا بتواند خودش را تازه و شاداب کند. تا در حوزه‌ی خصوصی انسان‌ها تازه بماند. ولی اگر بخواهیم همان را تکرار کنیم و به روز درش نیاوریم، خوب به یک بن‌بستی می‌رسیم. من این بحث را با این حرف‌های آقای مجتهد شهبازی تمام می‌کنم.

**رشیدی:** ولی یک جمله‌ای را بگویم. دین در جامعه‌ی غرب به صورت یک نهاد اجتماعی مورد نیاز پذیرفته شده، یعنی همان‌طور که شما مثلاً باشگاه ورزشی دارید که افرادی آن‌جا جمع می‌شوند و پول می‌پردازند و می‌روند برای سلامت جسم و وقتشان را می‌گذرانند، کلیسا هم چنین نقشی را دارد. جامعه می‌گوید شما در کلیسا را باز کنید، هر کسی که عشق داشت، علاقه داشت می‌آید به حرف‌های شما گوش می‌دهد و پول هم می‌پردازد.

**ماهرویان:** من خدمت شما گفتیم بعد از این که دین نقد شد به حوزه‌ی خصوصی رفت و پلورالیسم را پذیرفت، باز آمد به حوزه‌ی عمومی.

**رشیدی:** همین نکته‌ای که ایشان فرمودند در مورد نقش مذهب و این که بالاخره به کجا رسید الان در زمینه‌ی اقتصادی و مالی کلیسا مجبور است گزارش تمام درآمدهایش را به وزارت دارایی بدهد. ممکن است کلیسا معافیت مالیاتی داشته باشد ولی این معافیت مالیاتی معافیت فردی نیست.

### ماهرویان: فراقانونی نیست.

**رشیدی:** بله. یعنی این نیست که فرد هرچه دریافت کرد و گیرش آمد ببرد هرچا دلش می‌خواهد خرج کند. هم کمک‌دهنده به کلیسا و هم گیرنده باید گزارش دهند و اگر به صورت درآمد شخصی درآمد مالیات بپردازند. این یک موضوع اساسی است.

**رییس‌دانا:** از همه‌ی شما تشکر می‌کنم که در این بحث مجله را یاری دادید، موفق باشید. ■